

IRANA ESPERANTISTO

پیام سبزاندیشان

IREA
Irana Esperanto-Asocio

Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto
N-ro: 23, Dua Serio, Aŭtuno 2017

فصلنامه‌ی فرهنگی دوزبانه‌ی فارسی و اسپرانتو
شماره ۲۳، دوره دوم، پاییز ۱۳۹۶



معرفی اسپرانتو در حوزه دانشگاهی

Je la nomo de Dio

IRANA ESPERANTISTO

Pajam-e Sabzandiŝan
(Mesaĝo de Verdpensuloj)
ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO
Kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia
Dua serio, N-ro 23, Aŭtuno 2017

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaĵoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

***

به نام خداوند جان و خرد

پیام سبزاندیشان

فصل‌نامه‌ی پژوهشی - فرهنگی دوزبانه‌ی فارسی و اسپرانتو

دوره دوم، شماره بیست و سوم، پاییز ۱۳۹۶
شماره استاندارد بین‌المللی (ISSN):
۱۷۲۸-۶۱۷۴
تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱

گرافیک وحروفچینی: سبزاندیشان

نشانی‌ها:
پایگاه اینترنتی: www.espero.ir
پست الکترونیک: info@espero.ir

همکاران تحریریه این شماره:

- ❋ حمزه شفیعی
- ❋ نازی صولت
- ❋ سیمین عمرانی
- ❋ امیر فکری
- ❋ منیره فهمی

Mallongigoj uzitaj en ĉi tiu numero

ILEK: Irana Literatura Esperanto Konkurso
IREA: Irana Esperanto-Asocio
IREJO: Irana Esperantista Junulara Organizo
IREK: Irana Esperanto-Kongreso
IRLEI: Irana Ligo de Esperantistaj Instruistoj
UK: Universala Kongreso

Kontribuantoj ĉi-numere

- * Simin Emrani
- * Monire Fahmi
- * Amir Fekri
- * Hamzeh Shafiee
- * Nazi Solat



Kovrila Paĝo:

Esperanto-instruado en Tehranaj Universitatoj

Lasta Paĝo:

Poemo de Ferejdun Moŝiri

طرح روی جلد:

دوره‌های آموزش اسپرانتو در دانشگاه‌ها

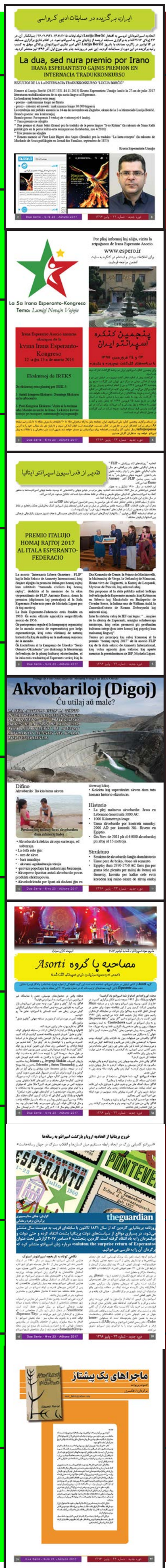
طرح پشت جلد:

شعری از فریدون مشیری



En ĉi tiu numero:

در این شماره:



Antaŭ ol ĉio…

Ni pardonpetas niajn karajn ne-perslingvan legantaron pro la pli-granda porcio de Persaj artikoloj en tiu ĉi numero. Tiun ĉi mal-ekvilibron ni klopodos rekompensi en venonta numero.

Okazis du grandaj tertremoj en Irano kiuj kaŭzis mortigon de pli ol 500 senkulpaj homoj. La esperantista komunumo tra la mondo sendis siajn kondolenc-mesaĝojn kaj helpis la viktimojn por trapasi tiun grandan mizerigan eventon. Iranaj esperantistoj kore dankas simpation kaj helpon de ĉiuj kiuj per ajna rimedo helpis kaj malpezigis la dolorojn.

La kvina Irana Esperanto-Kongreso atendas nin por sukcesa okazigo post kvar monatoj. Por aliĝi al tiu ĉi unika jara kunveno, vizitu la retejon de IREA. Ne perdu ŝancon profiti la rabatojn de la dua periodo de aliĝado (Jam pasis la unua plej malmulte-kosta periodo). Kaj ne hezitu se vi povas pliriĉigi la kongreson per viaj artikoloj kaj program-proponoj.

Dum la pasinta aŭtuno vizitis Iranon esperantistoj el Rusio (Tataristano) kaj Polando (Gdansko). Raportoj kaj fotoj pri iliaj vojaĝoj estas aperigotaj en venonta numero.

Dezirante la plej sukcesan kaj prosperan novan jaron al vi,

Via; Hamzeh Shafiee

قبل از هر چیز...

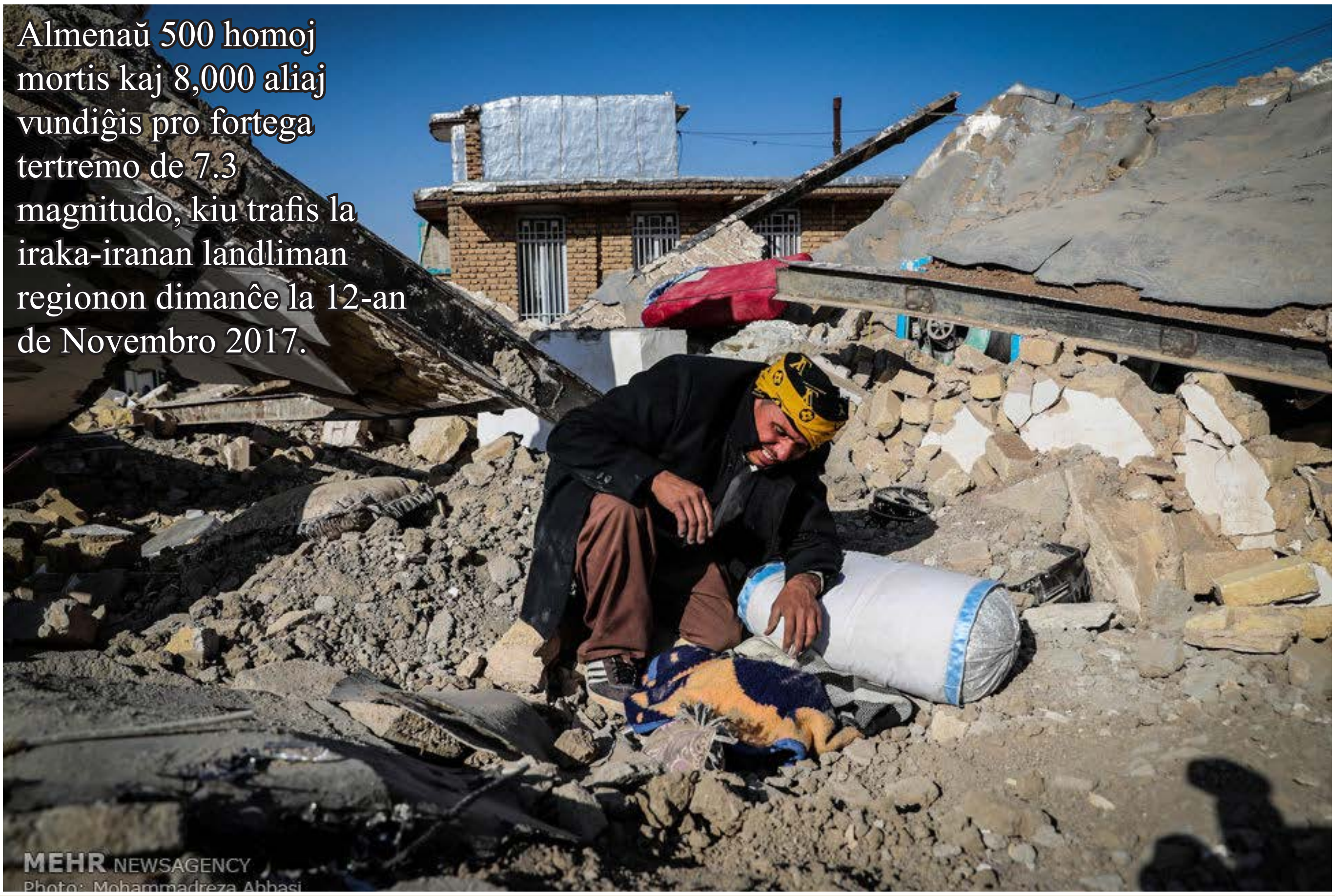
فصل پاییز امسال برای اسپرانتودانان ایرانی نوید بهار را می‌داد. علاوه بر موفقیت دوست عزیزمان آقای فکری در مسابقات بین‌المللی ترجمه که توسط اتحادیه اسپرانتودانان کرواسی برگزار گردید (که البته این دستاورد درخشان را از جانب انجمن اسپرانتوی ایران به ایشان تبریک گفته و برایشان آرزوی موفقیت‌های بیشتر و روزافزون داریم.) شاهد برگزاری سمینارها و دوره‌های آموزشی متعدد در دانشگاه‌های سراسر کشور بودیم. گزارش‌های این رویدادها را در صفحات ۵ تا ۷ این شماره ملاحظه خواهید کرد.

در زمانی که این شماره از مجله مراحل نهایی آماده شدن را می‌گذراند، دوره دوم ثبت‌نام برای شرکت در پنجمین کنگره اسپرانتو ایران که اردیبهشت‌ماه آینده در سرای محله جمال‌زاده در تهران برگزار خواهد شد، آغاز شده است. برای استفاده از فرصت ثبت‌نام با هزینه کمتر، هرچه سریعتر با مراجعه به سایت انجمن از فرصت تخفیف‌های داده شده استفاده نمایید. آخرین اطلاعات در خصوص کنگره را در صفحه ۸ جستجو نمایید.

یک بار دیگر روزنامه گاردین، روزنامه معتبر و پرتیراژ بریتانیایی، با انتشار مقاله‌ای خواندنی در حمایت از اسپرانتو، با توجه به خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا و ظهور مجدد فعالیت‌های اسپرانتویی در این سرزمین، پرداخته است. ترجمه این مقاله را در همین شماره از مجله حتما بخوانید.

و سرانجام اینکه از این شماره و به همت آقای فکری، شاهد انتشار دنباله‌دار ترجمه و متن کتاب **ماجراهای یک پیشتاز** اثر ادموند پریوات خواهید بود. پیگیری و مطالعه مداوم این بخش از مجله را حتما در برنامه مطالعاتی خودتان بگنجانید.

با احترام، حمزه شفیعی



Almenaŭ 500 homoj mortis kaj 8,000 aliaj vundiĝis pro fortega tertremo de 7.3 magnitudo, kiu trafis la iraka-iranan landliman regionon dimanĉe la 12-an de Novembro 2017.

ایران، برگزیده در مسابقات ادبی کرواسی

اتحادیه اسپرانتودانان کروسی به افتخار Lucija Borčić (تولد/وفات ۱۴.۱۱.۲۰۱۵-۲۶.۰۷.۱۹۲۱) بنیانگذار آن، در ۲۷ ژولای ۲۰۱۷ اقدام به برگزاری مسابقه ترجمه از زبانهای ملی به اسپرانتو نمود. در اعلام نتایج برگزاری مسابقه در ۱۴ نوامبر در زاگرب مصادف با یادروز Lucija Borčić آقای امیر فکری اسپرانتودان پرتلاش موفق به کسب رتبه برگزیده در این دوره از مسابقات گردید. این خبر در روزنامه جام جام مورخ اول آذر ۱۳۹۶ نیز منتشر گردید.

La dua, sed nura premio por Irano

IRANA ESPERANTISTO GAJNIS PREMION EN INTERNACIA TRADUKKONKURSO

REZULTOJ DE LA 1-a INTERNACIA TRADUKKONKURSO "LUCIJA BORČIĆ"

Honore al Lucija Borčić (26.07.1921-14.11.2015) Kroata Esperantista Unuiĝo lanĉis la 27-an de julio 2017 literaturan tradukkonkurson de iu ajn nacia lingvo al Esperanto.
La konkursaj branĉoj estis jenaj:
- poezio - maksimuma longo ne fiksita
- prozo - rakonto aŭ novelo: maksimuma longo 30.000 tajperoj
La rezultojn oni publike anoncis la 14-an de novembro en Zagrebo, okaze de la 2-a Memorialo Lucija Borčić.
Branĉo poezio: sen konkursaĵoj
Branĉo prozo: Partoprenis 3 verkoj de 4 aŭtoroj el 4 landoj.
* Unua premio ne aljuĝita
* Dua premio al Amir Fekri (Irano) pro la traduko de la persa lingvo "S-ro Kohàn" (la rakonto de Sima Rafii publikigita en la persa kultur-arta semajnrevuo Ketabestan, nro 4/2016)
* Tria premio ne aljuĝita
* Honora mencio al Vitor Luiz Rigoti dos Anjos (Brazilo) pro la traduko “La lasta recepto” (la rakonto de Machado de Assis publikigita en Jornal das Famílias, septembro de 1875)

Kroata Esperantista Unuiĝo

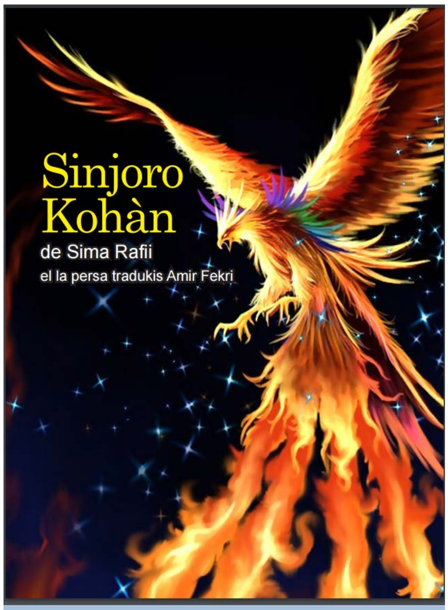

جام‌جم
چهارشنبه ۱ آذر ۱۳۹۶
کتاب

درخشش همکار روزنامه جام‌جم در کرواسی

در اولین دوره مسابقه بین‌المللی ترجمه به زبان اسپرانتو امیر فکری از مصححان روزنامه جام‌جم به عنوان نفر برگزیده این دوره از مسابقات شناخته شد.
به گزارش جام‌جم، در این دوره از مسابقات که توسط اتحادیه اسپرانتودانان کشور کرواسی برگزار شد، امیر فکری از مصححان کشورمان به عنوان نفر برگزیده این دوره از مسابقات معرفی شد. ترجمه امیر فکری، برگردان داستان منتشر شده در شماره چهارم مجله کتابستان با عنوان «آقای کهن» به قلم خانم سیما رفیعی است که حکایت جالب اسپرانتو آموزی یک ایرانی در میانه دهه ۶۰ خورشیدی است. جلد این اثر را نیز محمود قوشه از صفحه‌آراهای روزنامه جام‌جم طراحی کرده است.
زبان اسپرانتو معروف‌ترین زبان علمی یا فراساخته جهان است که از میان زبان‌های ابداعی موجود، بیشترین سخنگویان را در دنیا داراست. کسی را که به زبان اسپرانتو سخن بگوید یا از آن استفاده کند، اسپرانتیست یا اسپرانتودان می‌نامند. ویژگی منحصر به‌فرد الفبای اسپرانتو، آوایی‌بودن یا فونتیک‌بودنِ صددرصد آن است.

تئاتر





E-instruado tra Irano

اخبار آموزش اسپرانتو در نقاط مختلف ایران

Laste okazis kaj okazas plu instruo kaj disvastigo de Esperanto en divaersaj urboj en Irano, kiel Isfahan (per Nader Zandi), Maŝhad (= Benjamin Kwiecien) , Naĝafabad (= Gholam Azarhushang), kaj Tabriz(= Ali Ranghpour). Jen raporto kaj fotoj de tiuj aktivadoj.

اخبار آموزش اسپرانتو در نقاط مختلف ایران

۱- اصفهان : آقای نادر زندی که از دو ماه اخیر اقدام به برگزاری کلاس برای علاقمندان در اصفهان نمودند که همچنان این کلاسها ادامه دارد.
۲- مشهد: هم آرمان ما بینامین کفیاچن که دانشجوی ادبیات زبان فارسی در دانشگاه خوش‌آوازه مشهد است اقدام به تشکیل کلوپ اسپرانتو در دانشگاه خود نموده و با کسب اجازه برای کلاس اسپرانتو اکنون مدتی است که کلاسهای دانشجویی آموزش اسپرانتو در دانشگاه مشهد توسط ایشان برقرار است.
لازم به ذکر است که در سالیان گذشته در این دانشگاه آقای سعید برهانی نیز چند دوره کلاس برگزار نمود و این دانشگاه در این حوزه نیز از اسپرانتو حمایت نموده است.
۳- نجف آباد: به همت آقای غلامرضا آذرهوشنگ از هفته گذشته آموزش اسپرانتو برای علاقمندان نجف‌آبادی نیز آغاز گردید.
۴- تبریز: آقای علی پوررنج نوآموز مشتاق و بسیار فعال شاخه جوانان انجمن اسپرانتوی ایران ضمن همکاری با گروه مذکور اقدام به نشر و گسترش اسپرانتو در تبریز و تهران نموده که اینک گزارش آن را می‌خوانید.:

"در راستای گسترش اسپرانتو در شهر تبریز که عبارت است از :
الف) برگزاری جلسه آشنایی با زبان اسپرانتو در دانشکده فنی دانشگاه تبریز در تاریخ ۲۶ مهر ۱۳۹۶
ب) معرفی زبان اسپرانتو در حاشیه جلسه معارفه دانشجویان جدیدالورود کارشناسی ارشد دانشگاه تبریز و دانشگاه علم و صنعت ایران
ج) معرفی زبان اسپرانتو در نمایشگاه کتاب تبریز در ۷ آبان توسط موسسه دانش پژوهان آینده نگر
د) معرفی زبان اسپرانتو در ۲ مدرسه از برترین مدارس شهر تبریز با هماهنگی‌های به‌عمل آمده
ه) هدیه کتاب‌های مخصوص کودکان جهت آشنایی با اسپرانتو به جمعی از کودکان بی‌سرپرست که در کلاس‌های انگلیسی شرکت و حضور دارند.
و) به واسطه حضور و شرکت افراد در مراسم و گردهمایی‌های گوناگون علمی، اجتماعی، فرهنگی در سطح شهر، چاپ بروشور و ارائه محصولات اسپرانتویی مد نظر بوده است.
ز) قصد برگزاری یک سمینار بزرگ و رسمی در سطح شهر برای معرفی پدیده اسپرانتو در نظر است که با هماهنگی‌های لازم برای مکان برگزاری و همکاری موسسه دانش پژوهان آینده‌نگر و امید به حمایت انجمن اسپرانتوی ایران انشاالله در آینده‌ای نزدیک، با دریافت حمایت های مناسب، شاهد برگزاری این مراسم باشیم.
لازم به توضیح است که تیم تخصصی ما در زمینه‌های آموزشی، فرهنگی، مشاوره، مهاجرت و پذیرش و در زبان‌های آلمانی، فرانسوی، اسپانیایی، ایتالیایی، انگلیسی، ژاپنی فعال بوده و شامل جمعی از بهترین و زبده‌ترین افراد می‌باشد.
در ادامه تصاویری از فعالیت‌های صورت گرفته خدمتتان ارائه می شود. منتظر اخبار بعدی از تبریز باشید."

جلسه آشنایی با اسپرانتو برای فراگیران آلمانی



جلسه آشنایی با اسپرانتو در حاشیه نمایشگاه کتاب تبریز و با حمایت موسسه دانش پژوهان آینده نگر



تصویری از جلسه برگزار شده در دانشگاه تبریز



جلسه آشنایی دوم برگزار شده در دانشگاه تبریز در حاشیه مراسم دانشجویان ورودی



معرفی اسپرانتو در حوزه دانشگاهی

Esperanto en universitatoj de Tehrano

فصل پاییز امسال برای آموزش اسپرانتو در کشورمان بسیار پربار بوده است. در این فصل به همت آقای مهندس ممدوحی، سمینارهای آشنایی با زبان اسپرانتو و دوره‌های آموزشی مقدماتی این زبان در دانشگاه‌های علامه طباطبایی و پیام نور برگزار گردید که بازخورد وسیعی در میان علاقه‌مندان به اسپرانتو داشت. با امید به گسترش مداوم این فعالیت‌ها در سایر دانشگاه‌ها و جوامع مختلف دیگر، تصاویری از این همایش‌ها و نیز تصویر اعلان پخش شده در دانشگاه‌های مذکور در همین صفحه آورده شده است.

Dum aŭtuno ĉi jare, okazis liberaj seminarioj pri Esperanto en universitatoj “Allame Tabatabai” kaj “Pajam-e-Nur” en Tehrano per nia kara samideano S-ro inĝeniero Ahmadreza Mamuduhi. Post la seminarioj, li komencis kursojn de Esperanto en kiuj partoprenas studentoj kaj interesantoj. Nun en ambaŭ universitato jam okazas la baza kurso. Jen fotoj de la okazoj kaj de reklamo pri la eventoj.



معرفی و آموزش زبان اِسپِرانتو،
آسان‌ترین زبان بین‌المللی دنیا

شروع کلاس آزاد آموزش زبان اسپرانتو در دانشگاه پیام نور از شنبه 4 آذر ۱۳۹۶، ساعت ۳:۳۰ تا ۵:۳۰ روزهای شنبه و چهارشنبه‌ی هر هفته برای ثبت نام با دانشگاه پیام نور مرکز تهران غرب 44704570 داخلی 2434 تماس بگیرید. آدرس: انتهای غربی بزرگراه همت (شهید خرازی)، شهرک شهید باقری، ضلع شمالی ساختمان شهرداری منطقه‌ی 22، دانشگاه پیام نور مرکز تهران غرب	**اسپرانتو، راه‌حلِ مشکلِ زبان بین‌المللی** **با حرکتی بزرگ بین‌المللی و فرهنگی بپیوندید** زبان اِسپِرانتو (Esperanto) که مورد توصیه‌ی صدها تن از بزرگان، مشاهیر و دانشمندان جهان، مانند آلبرت اینشتین، رومن رولان، لئو تولستوی، اومبرتو اِکو، پائولو کوئیلیو، جی.آر.آر. تالکین و .... قرار گرفته است، به‌دلیل سهولت فراگیری برای سنین مختلف، "آسان‌ترین زبان دنیا" لقب گرفته است. منابع و موارد استفاده از زبان بین‌المللی اسپرانتو چشم‌گیر و قابل‌توجه است. پس از فراگیری اسپرانتو، تسلط و دانش زبان انسان بر زبان مادری‌اش افزایش می‌یابد و زبان‌های دیگر را نیز با سرعت و عمق بیشتری یاد می‌گیرد.	شروع کلاس آزاد آموزش زبان اسپرانتو در دانشگاه علامه طباطبائی از دوشنبه ۲۹ آبان ۱۳۹۶، ساعت ۳:۳۰ تا ۵:۳۰ روزهای دوشنبه و سه‌شنبه‌ی هر هفته برای ثبت نام با دانشکده‌ی ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، سرکار خانم ابوترابی ۸۸۶۹۰۰۲۲ داخلی ۱۹۳ تماس بگیرید. آدرس: بزرگراه چمران، پل مدیریت، خ علامه طباطبائی جنوبی، دانشکده‌ی ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی.

فواید فراگیری اسپرانتو:

- ♥ جهان‌گردی ارزان‌تر و پُربارتر، با معاف شدن از پرداخت هزینه برای اقامت در هتل‌ها هنگام مسافرت‌های بین‌المللی با استفاده از «خدمات گذرنامه‌ای» (Pasporta Servo)
- ♥ دریافت دعوت‌نامه و ویزا از کشورهای گوناگون جهان برای شرکت در همایش‌های علمی، ادبی و هنری اسپرانتو
- ♥ ارتباطات عمیق آکادمیک در سطح بین‌المللی و فرصت‌های تحصیلی و پژوهشی
- ♥ آشناشدن و ایجاد دوستی با شهروندان کشورهای دیگر جهان
- ♥ با فراگیری زبان اسپرانتو، تسلط انسان بر زبان مادری‌اش بیشتر شده و زبان‌های بیگانه را نیز به‌مراتب سریع‌تر و عمیق‌تر یاد می‌گیرد.
- ♥ مطالعه‌ی آثار علمی و ادبی کشورهای گوناگون جهان با ترجمه‌ی عالی
- ♥ شناساندن آثار علمی، ادبی، هنری و تمدن و فرهنگ‌مان به کشورهای دیگر دنیا

فراگیری زبان اسپرانتو بسیار آسان است. چراکه:

1. با فراگیری الفبای صددرصد فونِتیک یا آوائیِ آن ظرف چند ساعت، مشکل دیکته و تلفظ در این زبان برای همیشه از بین می‌رود.
2. قواعد دستوری زبان اسپرانتو تنها 16 عدد است (زبان‌های دیگر دارای حدود 1500 قاعده و استثناهای بی‌شمار هستند).
3. کلمات بسیار کمی را در اسپرانتو باید به‌حافظه سپرد، چراکه اکثریت قاطع کلمات اسپرانتو با ترکیب ساده‌ی این کلمات بایک‌دیگر و/یا با آوندها و پایانه‌های اسپرانتو به‌راحتی ساخته می‌شوند و اصلاً نیازی به حفظ کردن آن‌ها و معنی‌شان نیست.
4. در زبان اسپرانتو هیچ فعل بی‌قاعده‌ای وجود ندارد.

سایت‌ها و آپلیکیشن‌های موجود رایگان برای آشناشدن و یادگرفتن کامل زبان اسپرانتو:

www.duolingo.com*	www.uea.org	www.espero.ir
www.lernu.net*	www.edukado.net	www.saluton.ir

* این دو منبع، علاوه بر سایت آموزشی، دارای آپلیکیشن‌های آموزشی برای گوشی همراه نیز هستند، که اسپرانتو را به‌صورت رایگان و تا حد استادی یاد می‌دهند.

کتاب‌های موجود رایگان برای آشنا شدن با، و یادگرفتن کامل، زبان اسپرانتو:

1. کتاب «پدیده‌ی اسپرانتو، راه حل مشکل زبان بین‌المللی» (معرفی زبان اسپرانتو و ادبیات و کاربردهای آن)، قابل داونلود رایگان از اینترنت: www.espero.ir
2. کتاب «آسان‌ترین زبان دنیا» (خودآموز زبان اسپرانتو همراه با واژه‌نامه‌ی اسپرانتو-فارسی و فارسی-اسپرانتو)، قابل داونلود رایگان از اینترنت: www.espero.ir

ویژگی‌ها، موفقیت‌ها و منابع اسپرانتو

- ♥ این زبان جدید، بسیار آسان و درعین‌حال بسیار قوی و غنی است!
- ♥ زبان اسپرانتو از پشتیبانی بزرگ‌ترین سازمان‌های بین‌المللی و بی‌طرف، مانند سازمان ملل متحد و یونسکو، برخوردار شده است.
- ♥ یونسکو با تصویب دو قطعنامه‌ی مهم، وارد ساختن معرفی و آموزش زبان اسپرانتو را در مدارس و دانشگاه‌های جهان توصیه کرده است.
- ♥ تاکنون چندین نویسنده‌ی اسپرانتو به‌دفعات نامزد دریافت جایزه‌ی ادبی نوبل شده‌اند.
- ♥ سازمان جهانی اسپرانتو، که مقر اصلیِ آن در شهر رُتردامِ کشور هلند است، بارها و بارها نامزد دریافت جایزه‌ی صلح نوبل شده است. این سازمان، که در 120 کشور جهان - ازجمله ایران - نمایندگی دارد، دارای روابط رسمی با سازمان ملل متحد و یونسکو است (سرنماینده‌ی ایران: مهندس احمدرضا ممدوحی 09122115419 mamduhi@gmail.com @mamduhi).
- ♥ جستجوگر گوگِل، برای استفاده از زبان اسپرانتو نیز طراحی شده است.
- ♥ در اینترنت بیش از 130 میلیون صفحه درباره، یا به زبانِ، اسپرانتو وجود دارد، که شامل مجلات، کتاب‌ها، وب‌گاه‌های علمی، آموزشی، ادبی و هنری، رادیو و تلویزیون‌های اسپرانتوزبان، ... است.


تصاویر سمینار معرفی اسپرانتو دانشکده ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی


توضیح قدرت اسپرانتو در ترجمه متون زیبای ادبیات به عنوان مثال گلستان سعدی از دکتر صیادپور.



تصویری از سمینار معرفی زبان اسپرانتو در دانشگاه پیام نور

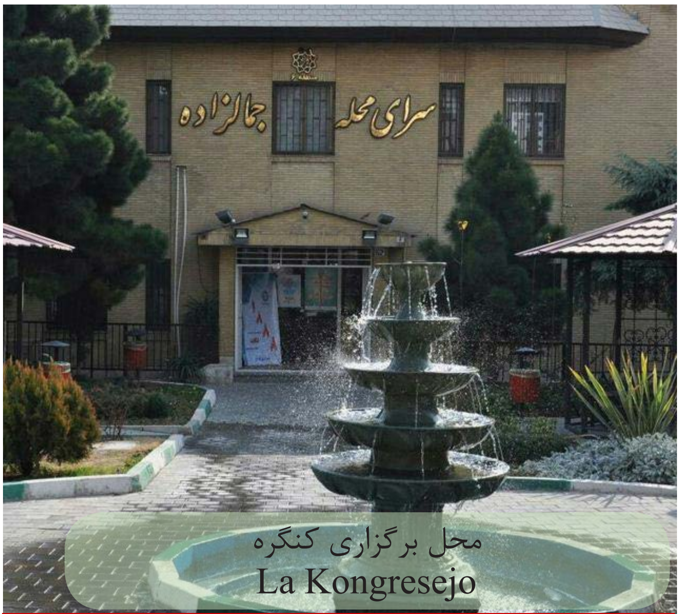
La 5a Irana Esperanto-Kongreso

Temo: *Lumigi Novajn Vojojn*

Por pliaj informoj kaj aliĝo, vizitu la retpaĝaron de Irana Esperanto Asocio:

www.espero.ir

برای اطلاعات بیشتر و ثبت‌نام در کنگره به سایت انجمن مراجعه فرمایید.



محل برگزاری کنگره
La Kongresejo

Irana Esperanto Asocio anoncas okazigon de la

kvina Irana Esperanto-Kongreso

La 12-a ĝis la 14-a de Aprilo 2018

پنجمین کنگره اسپرانتو ایران

۲۳ و ۲۴ فروردین ۱۳۹۷

با برنامه‌های گل‌گشت نیم‌روزه و یکروزه

Ekskursoj de IREK5

Du ekskursoj estas planitaj por IREK-5:

1- Antaŭ-kongresa Ekskurso: Duontaga Ekskurso en la urbocentro, matene ĵaŭdo la 12a de aprilo.

2- Post-Kongresa Ekskurso, la 14-a de aprilo: Vizito al la turisma urbo Masule en nordo de Irano. La kotizo kovras kostojn pri transporto, matenmanĝo kaj tagmanĝo.

برای پنجمین کنگره اسپرانتوی ایران دو برنامه گل‌گشت تدارک دیده شده است:

۱- گل‌گشت پیش از کنگره شامل گشت نیم‌روزه در خیابان سی تیر و بازدید از اماکن دیدنی در مرکز شهر تهران. این گل‌گشت صبح روز پنجشنبه ۲۳ فروردین ۱۳۹۷ و پس از انجام ثبت‌نام و پذیرش روز اول کنگره برگزار می‌گردد. این برنامه برای کلیه شرکت‌کنندگان در کنگره رایگان است و هزینه جداگانه‌ای از شرکت‌کنندگان دریافت نخواهد شد.

۲- گل‌گشت یک روزه به مقصد شهر زیبا و دیدنی ماسوله در استان گیلان در تاریخ شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۹۷ که شامل رفت و آمد با اتوبوس با صبحانه و نهار روستایی و آب می‌باشد. برای شرکت در این گل‌گشت بایستی قبلا ثبت‌نام فرمایید. هزینه شرکت در این گل‌گشت در جدول ثبت‌نام آورده شده است.

در راستای برگزاری پنجمین کنگره ملی اسپرانتوی ایران، چنانچه مایل به ارائه سخنرانی (۱۵ تا ۲۰ دقیقه) و یا معرفی مقاله (۱ تا یک و نیم صفحه A۴) برای شرکت کنندگان ایرانی و خارجی در کنگره هستید، خواهشمند است اعلام آمادگی نموده و تا پایان دی ماه مطالب خود را به آدرس info@espero.ir ارسال نمایید. آثار برگزیده در فصلنامه پیام سبزاندیشان نیز منتشر خواهد شد. بدیهی است متن سخنرانی و یا مقالات به زبان اسپرانتو خواهد بود. منتظرتان آثارتان هستیم.

تقدیر از فدراسیون اسپرانتو ایتالیا

اتحادیه " روزنامه‌های آزاد بین‌المللی – FLIP " و بخش ایتالیایی حقوق بشر بین‌المللی، هر سال جایزه ایتالیایی حقوق بشر را برای رعایت حقوق بشر با عنوان "شهروند جهانی و حقوق بشر" به یاد نایب رییس پیشین FLIP، آقای Antonio Russo اهدا می‌کند.

این اتحادیه در سال ۱۹۱۰ تشکیل و به عنوان انجمنی غیرانتفاعی در سال ۱۹۵۶ شناخته شد. اتحادیه بطور مرتب در جوامع جهانی و اتحادهایی که بوسیله جامعه جهانی اسپرانتیست‌ها به منظور کمک به اسپرانتیست‌هایی که قربانی سوانح طبیعی و جنگ در نقاط مختلف دنیا شده اند، تشکیل می‌شود، شرکت می‌کند.

در سال جاری این جایزه به فدراسیون اسپرانتو ایتالیا، اهدا شد.

جایزه از دیپلم افتخار و نقاشی تشکیل شده که طی مراسمی به رییس فدراسیون اسپرانتو ایتالیا IEF اهدا شد.

محرک این جایزه، اقدامات IEF در زمینه تفاهم بین‌المللی در میان مردم بر اساس ایده‌های زبان اسپرانتو، کمک به قربانیان جنگ و فجایع در نقاط مختلف دنیا، و همچنین شرکت در فعالیت‌های "مجموعه شرق- غرب" یونسکو بوده است.

در اهداف اساسنامه IEF می‌خوانیم: "... با الهام از ایده‌آل‌های اسپرانتو، ترتیب دادن ابتکارهای همبستگی با هدف تشویق عمیق‌تر یکپارچگی فرهنگی بین انسانها با زبانهای مختلف".

PREMIO ITALUJO HOMAJ RAJTOJ 2017 AL ITALA ESPERANTO-FEDERACIO



La asocio “Internacia Libera Gazetaro - FLIP” kaj la Itala Sekcio de Amnesty International, kiuj ĉiujare aljuĝas la premion italan pro homaj rajtoj kun subtitolo “tumonda civilizo kaj homaj rajtoj”, dediĉita al la memoro de la eksa vicprezidanto de FLIP, Antonio Russo, donis la premion (diplomon kaj pentraĵon) al la Itala Esperanto-Federacio pere de Michela Lipari pro ĉi tiuj motivoj.

La Itala Esperanto-Federacio estis fondita en 1910. Ĝi estas oficiale agnoskita senprofitcela asocio de 1956.

Ĝi partoprenas regule al la kampanjoj organizitaj de la monda asocio de esperantistoj por helpi esperantistojn, kiuj estas viktimoj de naturaj katastrofoj kaj de militoj en la malsamaj regionoj de la mondo.

Ĝi kontribuas al la kampanjo de Unesko “Serio Oriento-Okcidento” por diskonigi la literaturajn ĉefverkojn de la pluraj kulturoj eksterlanden, el la itala estis tradukitaj al Esperanto verkoj kiaj la Dia Komedio de Dante, la Princo de Machiavelli, la Malemuloj de Verga, la Gefianĉoj de Manzoni, Homa vivo de Ungaretti, la Kantoj de Leopardi, Myricae de Pascoli, kaj ankoraŭ aliaj.

Oni proponas al la itala publiko ankaŭ kelkajn ĉefverkojn de la Esperanto-mondo, kiaj Robinson en Siberio kaj Maskobalo en Budapeŝto de Tivadar Soros, la Infana raso de William Auld, la Zamenhof-strato de Roman Dobrzynski kaj ankoraŭ aliaj.

Inter la statutaj celoj de IEF oni legas: “ ...inspire de la idealoj de Esperanto, aranĝas solidarecajn iniciatojn, kiuj celas promocii pli profundan kulturan integriĝon inter homoj kaj popoloj kun malsamaj lingvoj".

Temas pri principoj kaj celoj komunaj al la premio “homaj rajtoj 2017” de la asocio FLIP kaj de la itala sekcio de Amnesty International, kiuj volas agnoski ĝian valoron kaj aparte mencias la prezidantinon de IEF, Michela Lipari.

Prelego de s-ino Solat kadre de "Monataj Prelegoj en IREA-Oficejo"

Akvobariloj (Digoj)

Ĉu utilaj aŭ male?



LA SUBA ARTIKOLO ESTAS LA TEKSTO DE LA PRELEGO DE S_INO SOLAT EN IREA-OFICEJO. LA PRELEG-SESIO OKAZIS JE LA 26-AN DE MAJO 2015, KIAM LA PROBLEMOJ DE ABUNDAJ AKVOBARILOJ NE ESTIS TIEL KLARAJ KIEL NUN NI ATESTAS.

Difino

Akvobarilo: Ilo kiu baras akvon



Preskaŭ ĉiuj infanoj faras akvobarilon dum infanecaj ludoj

- Akvobarilo kolektas akvojn surterajn, eĉ subterajn.
- La ĉefa rolo ĝia:
- - uzo de akvo
- - bari inundojn
- - akvumi agrikulturajn terojn
- -provizi popolajn kaj industriajn bezonojn.
- Akvopovo produktita antaŭ akvobarilo povas produkti elektropovon.
- Akvokolektado por ŝpari aŭ disdoni ĝin en diversaj lokoj.
- Kolekto kaj superdirekti akvon ekzistis/as dum tuta homara historio.

Historio

- La plej malnova akvobarilo: Jawa en Lebenano konstruita 3000 AK.
- 1000 Kilometrojn longe.
- Unua akvobarilo por kontraŭi inundoj: 2900 AD por kontroli Nil- Rivero en Egiptio.
- Ĝis Nov. de 2011 pli ol 45000 akvobariloj pli altajn ol 15 metroj.

Strukturo

- Struktro de akvobarilo ŝanĝis dum historio
- Unue pere de briko, ŝtono aŭ semento.
- Egiptoj dum 2950-2750 AK faris ĝin per guma ŝelo plenita per miloj da ŝtonoj aŭ ŝtonetoj, kovrita per kalko cele eviti korodon kaj ruinon okaze de akvaj ondoj

kaj ties frapoj (Ĝi ruiniĝis post kelkaj jaroj okaze de malrezisto kontraŭ akvo)

- Grunda akvobarilo de Nemrudo (2000 AD nordo de Irako)
- Unua uzo de semento pere de Rumianoj en 100 AD
- Arka akvobarilo, pli forta okaze de ĝia formo. Ĝi fariĝas pere de malpezaj materialoj.
- Unua arka akvobarilo Ĉ.1280 AD pere de Mongolianoj (Keber en Irano, 36 metrojn alte & 55 metrojn longe).


Kurito (dua konstruita per Mongoloj en Kurito) 1350


Oymapinar en Turkio 1984


Dua arka akvobarilo Jinshajiaang en XiLuolDu

Negativaj efikoj

• Sekiĝo de fontoj & riveroj, marĉoj (ekz. Hamun marĉo, Urumia rivero en Irano) sekve senlaboriĝo de kultivistoj kaj aliaj laboristoj. (Grava kaŭzo de dezertiĝo de landoj, disvastigado de eroj en aero kiu alportis multajn malsanoj, eĉ mortojn dum pasintaj jaroj en Irano, same en aliaj partoj de la mondo, Aral- rivero,…)
• Malsupreniro de nivelo de subteraj akvoj.
• Translokiĝo de miloj da popoloj kaj perdo de laboro
• Endanĝeriĝo de kulturaj/historiaj lokoj
• Ekologiaj ŝanĝoj
• Pli vaporado de akvo
• Morto de diversaj fiŝoj kiuj loĝas en fontoj aŭ eniroej de riveroj
• Perdo de ŝparejo de akvo por riveroj
• Glata ŝparujo de akvobarilo kaj inundo, forigas lokajn bestojn.
• Subakviĝo de abundo da plantoj, sekve senaera detruado (produkto de Metano kiu minacas vivmedion)
• Limiĝo de sedimentoj kauzantaj fekundeco de grundo, sekve disvastiĝo de uzo de kemiaĵoj(Superflua akvo de akvobariloj sen utilaj sedimentoj estas uzata por agrikulturaj aferoj)
• Disvastiĝo de kelkaj malsanoj
• Akvo de ŝparujo estas plivarma ol rivero. Tiu fenomeno efikas vivo de enakvo-vivantaj bestoj.
• Kolektiĝo de lignoj en rubaĵoj ĉe sekigitaj riveroj rezulte disvastiĝo de diversaj malsanoj akvo- devenj, same kiel Tifo, Tifoido, Malario (Viv-minacado de popoloj loĝantaj apud akvobarilo au ŝparujo)

Profitoj de akvobariloj

• Homaro esence bezonas sufiĉe da akvo ĝustatempe. En 2000 homoj uzis 750 L/ tago kaj uzis 1147 L/tago por agrikulturaj celoj.
• Kontrolo de nivelo de riveroj kaj kontraŭi

inundojn.

• Amuzigaj & turismaj aferoj; neĝado, fiŝkapto, spekti marajn birdojn, marŝado ĉe akvo, akvosurfado,..

• Akvopovo estas la plej malmultekosta rimedo por produkti elektro-povon (krom sun-energio!).

• Malmultekoste enlanda transporti grandajn pakaĵojn, samtempe ŝpari konsumadon de energio(Pura, konfidebla, efika energio kiu ne produktas gasojn kiuj endanĝerigas teron kaj atmosferon)

Gravaj rompiĝoj de akvobariloj

• 1889 en Johnstown , morto de pli ol 2200 homoj

• 1975 en Ĉinio post okazo de inundo, morto de 90-230 miloj da popoloj

• Ek de 2005 ĝis Junio de 2013 okazis 173 rompiĝoj de akvobariloj kaj 587 akcidentoj en USN.

Rompiĝo de akvobariloj en Irano



Ĉefa strato en "Johnston" post inundo en 1889

• 15/1/91 Khatamolanbia en Rajen

• 15/8/93 Grunda akvobarilo de Nejshaburo

• 21/12/83 Karun okaze de pluvado peza akvobarilo de Golabdare (Taĝriŝ)

Komunaj kaŭzoj de rompiĝoj

• Meterialo- maniero nekonvena/nestandarda

• Malĝusta desegno(Desegni surbaze sur



Ene de bazaro



Taĝriŝ placo



Taĝriŝ Bazaro post inundo



Enirejo de Imamzade Saleh en Taĝriŝ



Taĝriŝ







Nordo de Taĝriŝ ponto

mallonga datumo de akvo de rivero, pluvado de regiono, antaŭaj inundoj de regiono kaj dato de ili)

- Nestabila geologia kondiĉo de regiono okaze de ŝanĝo de akvo-nivelo dum pleniĝo de akvo en akvobarilo
- Malsufiĉaj riparado, prizorgado
- Superfluo de akvo
- Internaj korodoj
- Tertremo
- Malĝusta rigardo sur multitasko de akvobariloj (Produkti elektropovon kaj kontroli inundojn; produkti elektropovon bezonas planplenan akvobarilon dum kontrolo de inundo bezonas malplenan ŝparujon)

Akvobariloj en Irano

Pro manko de akvo kaj speciala kondiĉo de regiono, akvo ĉiam estis/as tre valora

- Kulture ĉe ni akvo havis gravan rolon, eĉ en antikva Irano(Akva Diino nome Mitra)
- Irano kaj Egiptujo delonge trafis grandiozajn



Karkhe akvobarilo

inundojn, Akvobariloj sur riveroj au en inundoplenaj lokoj multe helpis priventi grandajn perdojn.

Gravaj akvobariloj en Irano

- Troveblas en tiuĉi adreso: http://www.iranwatershed.com
- Eble akvobaro de Mizan en Ŝuŝtar, preskaŭ antaŭ 1300 jarojn estis la unua,

• 13 faritaj antaŭ revuolucio
• 600 akvobariloj planitas ĝis fino de kvina nacia plano de disvolviĝo.

Kion fari pri akvobariloj

• Multaj apogantoj de vivmedioj en Irano kaj tra la mondo kredas ke konstruado de akvobariloj devas esti ĉesita.Ekzemple Iran ĵurnalo:

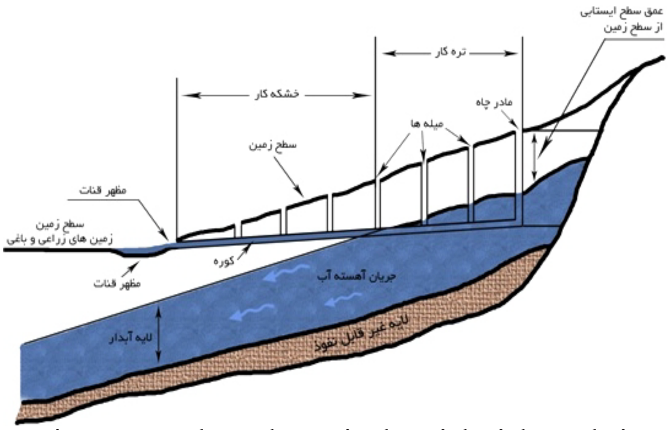
Organizaĵo prizorganta pri ĝangaloj kaj arbaroj elspezas plej parton de sia budĝeto por riparadi vundojn kaŭzitajn pere de akvobariloj kaj translokiĝo de akvo.
• Prezidanto de sama organizaĵo en 1385: Akvumataj kotizoj por atingi akvon estas kvinon de kotizoj por konstrui akvobarilon

Kio devas esti farita

• Akompani ciklon de akvo anstataŭ translokigo au devojigo.
• Forlasi gravan malsanon de Granda-, Longa- ….konstruado
• Agi laŭ daŭripova evoluo; Uzi novajn medotojn por akvumado: gvido de pluvadoj al subteraj lokoj, gvido de akvo de riveroj tra kovritaj kanaloj kaj enirigi akvon al la tero.
• Konstrui akvo-kondutojn(Irana antikva iniciato) cele renovigo de subteraj akvoj.

Referencoj

•http://www.tekiehbozorgetajrish.com/design/
• http://anasr121.mihanblog.com/post/1901
•http://mohammaddarvish.com/desert/archives /6338
• http://en.wikipedia.org/wiki/Dam
• http://aftabnews.ir/vdcgwz9qxak9n74.rpra.html
•http://www.mashreghnews.ir/fa/news/361490
• http://www.iran-eng.com
• http://www.iranwatershed.com
• Key Developments in the History of Arch



Diagramo de subteraj akvoj kaj kanaloj por atingi akvon tra Konduto.



Granda kanalo de Konduto



Akvoplena Konduto

Dams
• When rivers run dry, far. Fred Pearce



منبع: مجله اسپرانتو / شماره نوامبر ۲۰۱۷ ترجمه: نازی صولت

مصاحبه با گروه Asorti

(گروهی که به وسیله موزیک با دنیای اسپرانتو، آشنا شد!)

گروه Asorti از کشور لیتوانی در دنیای اسپرانتو، شناخته شده است. این گروه خانوادگی از ادوارد (پدر)، یلنا (مادر) و ادگار (پسر) تشکیل شده. مجله Esperanto با این گروه، مصاحبه‌ای ترتیب داده که در شماره نوامبر۲۰۱۷ این مجله به چاپ رسیده است.

مجله: کی وکجا هر کدام از شما اسپرانتو یاد گرفتید؟

(ادوارد و یلنا): سال ۱۹۹۲ متوجه شدیم امکان برگزاری کنسرت در خارج از کشور، بوسیله زبان اسپرانتو وجود داره و در مسابقه Muzo ویلنیوس شرکت کردیم. پس از اون بلافاصله دعوت برای حضور در لهستان اتفاق افتاد و به بیداگوژ برای شرکت در نمایشگاه گردشگری رفتیم بدون اینکه زبان بدونیم؛ فقط ترانه می‌خوندیم. پایان ۱۹۹۳ اولین کاست به زبان اسپرانتو به اسم "اگر بتونم " (Se povus mi) رو به زبان اسپرانتو در کنیسه Czestochowa به ثبت رسوندیم. هیچوقت زبون رو بطور مشخص یاد نگرفتیم، فقط بوسیله موزیک. حتا به فکرمون رسید، روش خودمون، یعنی "یادگیری صحبت کردن با آواز خوانی"را به دیگران هم بشناسونیم.

ادگار: واقعیتش من هیچوقت زبون یاد نگرفتم. وقتی کوچیک بودم، معمولا به گردهمایی های زیادی می‌رفتیم و اونجا فقط گوش می‌کردم و می‌پرسیدم این لغت یا اون یکی، یعنی چی. زبون خیلی ساده‌ایه و من بدون کلاس درس آموزشی، یاد گرفتمش. با وجودی‌که خیلی مهارت ندارم، ولی برای مکالمه کافیه.

مجله: کی شروع کردی؟

ادگار: وقتی شش سالم بود، ویولون زدن رو شروع کردم و وقتی چهارده سالم بود یاد گرفتن موسیقی رو متوقف کردم و نه سال ویولون نزدم. بعد دوباره شروع کردم به گیتار زدن وقتی پانزده ساله بودم، ولی نه خیلی جدی.

مجله اسپرانتو: گروه شما خانوادگی‌ست(حتی از دو نسل تشکیل شده). این مساله، کار رو ساده تر میکنه یا برعکس؟

ادگار: سبک آهنگ های من و مادرم خیلی با هم فرق داره. این نکته، هم کمک میکنه، هم نمیکنه. امکانات زیادی برای انتخاب، بر اساس شرایط داریم، ولی اگر کنسرت بیطرفی باشه، میتونیم در مورد اینکه چی اجرا کنیم، کمی بجنگیم.

مجله: چرا تصمیم گرفتید به اسپرانتو بسازید و بخونید؟

ادگار: وقتی من هنوز تو گروه نبودم، پدر و مادرم تصمیم گرفتند. پس من توان انتخاب زیادی نداشتم.

مجله: وقتی در جشنواره‌های موسیقی، جشن یا نمایشگاه غیر اسپرانتویی شرکت می‌کنید، به اسپرانتو می‌خونید؟

ادگار: بله، آواز "چای و عشق" مورد توجه جمع غیر اسپرانتودان قرار می‌گیره، به نظرشون می‌رسه نوعی آهنگ به سبک اسپانیایی/ایتالیایی گوش میدن. زمانی هم "شب تابستانی یا اسپرانتو- عشق ما" رو خوندیم.

مجله: کمی در مورد شرکت کردنتون در مسابقه جهانی "چای و عشق" برامون بگو.

ادگار: به نظرم بهتره مادر براتون تعریف کنه.

(ادوارد و یلنا): در اینترنت از امکان شرکت در مسابقه فیلمهای کوتاه، "چای و عشق" خبردار شدیم و بلافاصله تصمیم گرفتیم شرکت کنیم، ولی فیلم، باید موزیکی و با آواز خودمون باشه. اون‌موقع ما در اسپانیا کنسرت می‌دادیم و با خواننده‌ای به نام "پابلو دیاز" آشنا شدیم. من (یلنا) ترانه‌ای رو اختصاصی روی صدای اون، تدوین کردم و روز تولد "پابلو" اونو ضبط کردم. مهمونا راضی نبودن، چون بهشون اجازه ندادیم در طول ضبط، سروصدا کنن. با اینهمه دست آخر به مناسبت تولد آهنگ جدید، تشویق کردن! با برگشتن به خانه، فیلم قهرمان نقره بازیهای المپیک، Jevgenji Shuklin رو با Jolanta زیبا، ساختیم. فیلم رو Anton Shuminskij و Edvardas ساختن و یلنا مونتاژ کرد. در نتیجه، سازمان دهنده‌ها، جایزه ویژه‌ای رو برای آواز در نظر گرفتن و از گروه ما برای شرکت در فستیوال فیلم چین، دعوت کردن.

مجله: شما در چندین کنگره جهانی اسپرانتو شرکت کرده و موزیک نواختین. کنگره‌ها خیلی مختلف و در کشورهای کاملا متفاوتی بودن. میتونید کمی در مورد تجربه‌تون تعریف کنین؟ مثلا جایی که موفق‌تر و یا کم‌تر موفق بودین یا چیزهای دیگه. موزیسین ها چه مشکلات یا برعکس تجربیات خوشایندی را در کنگره‌های جهانی، تجربه میکنن؟

(ادوارد و یلنا): اولین کنگره‌ای که شرکت کردیم، کنگره فنلاند سال ۱۹۹۵ بود؛ بزرگترین نمایش بود! پسر ده ساله ما بسیار خلاقانه نواخت و مثل فرشتگان خواند، این برای عموم مردم، واقعا تعجب‌آور بود. بعد در کنگره‌های ویلنو سال ۲۰۰۵، در ژاپن سال ۲۰۰۷، در لهستان سال

۲۰۰۹، در ایسلند سال ۲۰۱۳، در فرانسه سال ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ در اسلواکی و کره ۲۰۱۷ شرکت کردیم. ویلنو شهر خودمون بود، خودمون رو در خانه خودمون حس می‌کردیم، لباسهای زیبایی برده بودیم و در سالن بسیار زیبایی می‌نواختیم... با بسیاری از ژاپنی‌ها آشنا شدیم، از جمله Majuko Taghima که همکار برگزاری کنگره ژاپن در سال ۲۰۰۷ بود. او پیانیست برجسته‌ای بود، خیلی با هم دوست شدیم و بعد به کمک کمیته محلی که خیلی از ما مراقبت کرد، در کنگره ژاپن شرکت کردیم. واقعا برای ما معجزه‌ای بود، تا حالا اون سرزمین، مردمش، جامعه وسازماندهی اونها رو تحسین می‌کنیم. همیشه آرزو داریم و در رویای دیدن دوباره اونجا هستیم. ما کاملا مسحور مکان‌های زیبا، سالنهای بزرگ کنسرت و پذیرش خوب جامعه قابل تحسین ژاپن شدیم.

لهستان در ۲۰۰۹. اونجا کارهای خیلی خوبی برنامه‌ریزی شده بود- کافه هنری تابستان، که هنرمندان می‌تونستن ثبت‌نام و خودشون رو معرفی کنند، چیزی شبیه "غروب بین‌المللی" (در برگزاری کنگره‌های جهانی اسپرانتو. م.)، ولی همه روزه! انبوهی از کنسرت‌های خیلی خوب از گروه‌های مختلف، برنامه ریزی شده بود. در کنگره ایسلند سال ۲۰۱۳ نتونستیم سه تایی شرکت کنیم و فقط "ادگار" رفت. با وجود این، خانم نوازنده آمریکایی رو پیدا کرد که با نواختن ویولون، کمکش کرد. خیلی راضی بود که تونسته بود با موزیک زنده، بنوازه و هر سه ما خوشحال شدیم که اون موفق شد.

در فرانسه و کنگره لیل سال ۲۰۱۵، همه چیز عالی بود؛ صدا، تکنسین‌ها، مسایل فنی(چون ما با مینی‌بوس خودمون برده بودیم!)؛ قشنگ‌ترین کنسرت سالهای اخیر در جمع اسپرانتو!

در اسلواکی، نیترو ۲۰۱۶، مدیر دوست‌داشتنی، پترو، بود؛ خیلی پیشرفته، کاملا مراقب، برجسته و خلاق! سالن بزرگ، کمی برای صدا، خشک بود، چون مناسب کنسرت نبود. کنسرت دیگری در میدان شهر برگزار شد؛ فکرخیلی خوبی بود که ساکنین شهر، موزیک اسپرانتو را بشنوند. ما به سازمان دهنده، پیشنهاد کردیم که اون ایده درخشان رو ادامه بدهند- همزمان با UK فستیوال موزیک برگزار کنند تا ساکنین از شنیدن موزیک اسپرانتو لذت ببرند. در کره ۲۰۱۷، بازم معجزه‌ای اتفاق افتاد؛ رویاها بازم به واقعیت می‌رسه- ما شرکت خودمان در کنگره را اینگونه توصیف می‌کنیم. ما چین بودیم که "لی جون کی" از کشور کره، کنسرت ما رو شنید و پیشنهاد کرد اگر کره، برنده و کنگره در سئول برگزار شود، کنسرت مارا سازماندهی خواهد کرد. ما شروع به رویا دیدن در این مورد و دعا برای پیروزی کره، کردیم! بله، کره پیروز شد، قول عملی شد، ما شرکت کردیم، در مراسم نواختیم و چندین اجرا داشتیم. علاوه براین، فیلم کوچکی در مورد کنگره کره را همراه با موسیقی خودمون، نخستین بار نمایش دادیم. ما منتظر بازخورد کار خودمون در هیات مدیره و تشویق پیشنهاد ساخت فیلم در مورد کنگره پرتقال هستیم.

به نظر می‌رسه ما می‌دونیم چگونه انسان‌های جدید را به جنبش بکشیم! دوستان عزیز، اسپرانتو دریاست، جایی که می‌تونی نیروهاتو پیدا کنی! شجاع باش، جلو برو!

(ادگار): نخستین کنگره رو واقعا یادم نیست، ده ساله بودم و در فنلاند کنسرت دادیم و بعضی‌ها مخصوصاً برای ما آمده بودن- برام تعجب‌آور بود. خیلی از ایسلند خوشم اومد- تنهایی کنسرت دادم، ولی تجربه خیلی خوبی در مورد جا و کشور داشتم. کنسرت در "لیل" هم به نظرم خیلی خوب بود. تا به حال در هشت UK شرکت کردیم.

مجله: کمی ازشرکت خودتون در جشنواره Tautu Muge تعریف کنید.

(ادوارد و یلنا): اون جشنواره موسیقی بود که افراد، موسیقی ملیت‌های گوناگون را عرضه می‌کردن. بصورت هرساله برگزار می‌شه و جشنواره بزرگی‌ست. در اون جشنواره، ما موسیقی لیتوانی، ایرلند و روسیه را اجرا کردیم و تصمیم گرفتیم از اونجایی که ترانه رو در اسپانیا ساختیم، به اسپرانتو، اجرا کنیم.



فورا در شبکه، ویدیویی از اون اجرا ظاهر شد، و اعلام شد که ما ملیت اسپرانتو را عرضه کردیم. معلومه که از ایده خیلی خوشمون آمد و پیشنهاد کردیم سال آینده تمامی برنامه به اسپرانتو عرضه شود.

مجله : کدامیک از ترانه‌هایی که اجرا کردید، بیشتر مورد علاقه خودتون هست؟

(ادوارد و یلنا): ما ترانه‌هامون رو خودمان می‌سراییم. حق نداریم از ترانه خاصی، خوشمون بیاد، چون برای بقیه، حسی باقی نمی‌مونه. ما اینطور ابراز میکنیم؛ ما دوست داریم، اعتقاد داریم به اون موزیکی که الان می‌نوازیم؛ اگر اینطور نباشه، اون موسیقی رو اجرا نمی‌کنیم.

(ادگار): من از موسیقی و ترانه‌های شاد و تند و راک خوشم میاد.

مجله: چه برنامه‌هایی برای سال یا ماه‌های نزدیک آینده دارید؟

(ادوارد و یلنا): ما تصمیم داریم خوشبخت باشیم و با ایده‌های جدید، بقیه انسان‌ها رو خوشبخت کنیم، با خود و تمامی دنیا هماهنگ باشیم.

(ادگار): به‌زودی به "چای و عشق ۲" در چین پرواز خواهیم کرد – چیزی که من خیلی منتظرش هستم، چون اولین جشنواره، خیلی اعجاب‌آور بود. و من جزو کسانی که همیشه از همه چیز خوششون میاد، نیستم. کنسرتهای بزرگ سال نو را هم در شهر خودمون، اجرا خواهیم کرد. پس شما هم بفرمایید.

خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا و بازگشت اسپرانتو به رسانه‌ها

«اسپرانتو کامیابی بزرگ در ایجاد رابطه مستقیم میان انسان‌ها و انقلاب سترگ در جهان رسانه‌هاست»



theguardian

گزارش: جاش سالیسبوری
برگردان: زهره رمضانی

روزنامه بریتانیایی گاردین که از سال ۱۸۲۱ تاکنون با سابقه‌ای قریب به دویست سال منتشر می‌شود، در بسیاری مواقع از سیاست‌های دولت بریتانیا به‌شدت انتقاد کرده و حتی دولت و دولتمردان را به باد انتقاد گرفته است. گاردین، پنجشنبه ۶ دسامبر ۲۰۱۷ گزارشی تحت عنوان «saluton: the surprise return of Esperanto» درباره زبان اسپرانتو منتشر کرد که برگردان آن را به فارسی می‌خوانیم.

اسپرانتو گرچه زاییده ذهن یک پزشک لهستانی، کلید حل معمای بی‌تفاهمی‌ها و نوشداروی رهایی از آسیب سموم جدایی زبان‌ها، در «بیالیستوک» - لهستان کنونی- قرن ۱۹ بود، لیکن بیش از آن‌زمان با شرایط قرن ما، قرن ۲۱، عصر«جهانی شدن»، «ارتباطات» و «انقلاب رسانه‌ها» سازگار و منطبق است.

در دوره‌ای که شاهد خروج انگلستان از اتحادیه اروپا - -Brexitو روی کار آمدن ترامپ هستیم، زبان جهانی اسپرانتو در حال تجدیدحیاتی دیگرباره است؛ زبانی که دیرزمانی به‌عنوان یک سرگرمی عجیب آرمانگرایانه بدان نگریسته می‌شد؛ اینک در دهکده بارلستون واقع دراستوک-آن-ترنت شهری در مرکز انگلستان - حیاتی تازه یافته و در حال ظهور قطعی است.

اسپرانتو، زبان غریبی که اینک از بارلستون به گوش می‌رسد؛ زبانی ساده و بی‌اثر، و یا گفت‌وگوی کم‌عاطفه نظیر چانه‌زنی میان خریدار و فروشنده بر سر خرید یک کالا نیست؛ بلکه چیزی فراتر از آن، گامی بلند و راستین برای تحقق گفت‌وگوی محبت‌آمیز و پرتفاهم ناهم‌زبانان جهان در عصر «جهانی شدن» و انقلاب شگفت‌انگیز رسانه‌هاست.
درست به همین دلیل بشردوستانه است که مسئولین «Tudor house»، دفتر رسمی انجمن اسپرانتوی بریتانیا (EAB)، با صمیمیتی ژرف و خستگی‌ناپذیر، مردم را به فراگیری زبان اسپرانتو تشویق می‌کنند.

نگاهی کوتاه به تاریخچه اسپرانتودر استوک

مدارس تابستانی اسپرانتو، نخستین‌بار در سال ۱۹۶۰ در استوک تاسیس شد. این مدارس بیش از ۵۰ سال به‌وسیله شورای شهر اداره می‌شد. مدارس یادشده از همان بدو تاسیس تاکنون همواره مورد استقبال علاقه‌مندان به فراگیری زبان اسپرانتو بوده‌اند. بی‌تردید «سهولت یادگیری» و «قانونمندی نظام دستوری اسپرانتو»، دو عامل بسیار مهم و تاثیرگذار در استقبال بی‌نظیر علاقه‌مندان این زبان، به مدارس تابستانی اسپرانتو بودند. چه بسیار زبان‌آموزان علاقه‌مندی که پس از گذراندن دوره‌های فشرده و کوتاه اسپرانتو در این مدارس، رهسپار نقاط مختلف دنیا شدند تا منادیان منطقی‌ترین و ساده‌ترین دستاورد بشر در قلمرو زبان باشند.

امروزه، علی‌رغم گذشت چندین دهه از تاسیس این مدارس در استوک، شهر همچنان نشانه‌هایی از تاریخ اسپرانتو را، به‌مثابه یادبود و میراث نهضت فرهنگی اسپرانتو بر پیکر خویش حفظ کرده است. Smallthorne، در شمال شرقی شهر، یکی از محله‌هایی است که مسافران و گردشگران این شهر می‌توانند در «Esperanto Way» توقف کنند و به یادبود، یک ستاره سبز - نماد جنبش اسپرانتو- با افتخار به سینه بیاویزند. ردیفی از خانه‌های بالکن‌دار، در پیاده‌رویی نه‌چندان طولانی، که به احترام و پاسداشت نام مبدع این زبان محله «Zamenhof Grove» نامیده شده از دیگر نشانه‌های تاریخ اسپرانتو

در این شهر است.
اینها و دست‌کم بسیاری از بناها و مکان‌های دیگر، همه یادگاران و میراث زبان اسپرانتو هستند؛ یادگارانی راکد، برخلاف خود اسپرانتو که گذر زمان بخوبی نشادن داده است که تنها یک میراث یا یادگار راکد نبوده، بلکه میراثی پویا و دائم در حال رشد و گسترش است. گرچه ارقام و آمار دقیقی درباره اشتیاق زبان‌آموزان و موج فزاینده آموزش اسپرانتو وجود ندارد که ما را از جزئیات آماری افزایش آن آگاه سازد، اما حقیقت آن است که اشتیاق به فراگیری اسپرانتو همواره در مردم وجود داشته و شعله این اشتیاق هرگز خاموش نشده است.
بنا به اظهارات ویوو اُ دان، مدیرعامل امور خیریه و رویدادهای انجمن اسپرانتو، در حال حاضر دوره‌های آموزش مبتدی اسپرانتو نسبت به سال‌های گذشته، چهاربرابر افزایش یافته است و این افزایش شاهد صادقی بر این مدعاست .

اسپرانتو، راهی برای صلح جهانی

این ادعایی بود که دکتر لودویک لازاروس زامنهوف (۱۸۵۹-۱۹۱۷) مبدع زبان اسپرانتو زمانی درباره ایده درونی این زبان ابراز داشت. زامنهوف درسال ۱۸۵۹ در بیالیستوک - لهستان کنونی- که آن‌زمان از جمهوری‌های تحت اشغال روسیه بود، دیده به جهان گشود. بیالیستوک جامعه‌ای چندملیتی، با زبان‌ها و ادیان مختلف: پروتستان‌های آلمان، کاتولیک‌های لهستانی، ارتودکس روسیه و یهودیان. زامنهوف که از بدو تولد در چنین اجتماعی چشم به جهان گشوده بود هر روز شاهد خشونت‌های فیزیکی و کلامی و بی‌تفاهمی‌های جانفرسایی میان گروه‌های مختلف جامعه بود. زامنهوف متاثر از این شرایط دشوار، زمانی که کودکی بیش نبود، برای رهایی از این رنج، ایده «زبان دوم» را مطرح کرد. زبانی که یادگیری‌اش برای همگان آسان باشد و درک آن به مردم اجازه دهد تا به‌جای جنگ و ستیز، با هم به گفت‌وگو بنشینند. سرانجام در سال ۱۸۸۷، زامنهوف ایده زبان دوم را در یک جزوه منتشر کرد. قوانین اساسی و ابتدایی این زبان تا سال ۱۹۰۵ توسط گروهی از سخنرانان در کنفرانسی که در پاریس بنیان نهاده شد و کم‌کم گروه‌های اسپرانتیست در سراسر جهان شروع به ظهور کردند.
تیم اوون، مدیر آموزش و پرورش انجمن اسپرانتو در تائید سهولت فراگیری و اعجاب‌انگیزی قدرت اسپرانتو در برقراری مکالمات تفاهم‌آمیز و دوستانه به ما چنین می‌گوید: زبان اسپرانتو، به فراگیران این زبان، پس از گذراندن یک دوره کوتاه و فشرده آموزشی، قدرت انفجاری حرکت رو به جلو می‌دهد. او راز این توانمندی و قدرت را در ساختار آوندی اسپرانتو می‌داند. به عبارت ساده‌تر، می‌گوید یک اسپرانتودان می‌تواند با آموختن یک واژه به مجموعه‌ای از واژه‌های هم‌خانواده آن دست یابد و این امکانی است که در هیچ زبان دیگری برای زبان‌آموزان فراهم نیست. همان‌طور که گفتیم، اسپرانتو این ویژگی را مرهون ساختار آوندی خویش است. به‌عنوان مثال شما با دانستن واژه vidi بمعنی «دیدن»، براحتی می‌توانید به انواع دستوری آن دست یابید. بدین معنی که تنها با افزودن o، vido «اسم»، با افزودن a، vida «صفت»، و با افزودن e، vide «قید» آن‌را می‌سازید. بدین ترتیب شما با دانستن یک واژه به شیوه تصاعدی شبه‌هندسی، به مجموعه‌ای از واژه‌ها دست یافته‌اید؛ امکانی که در زبان انگلیسی برای شما بدین آسانی فراهم نیست. حتی می‌توانید با افزودن پیشوند mal، به یک واژه، متضاد آن‌را بسازید. به‌عنوان مثال: از واژه Pura به معنی تمیز، malpura به معنی کثیف را می‌سازید. بدین‌سان آوندها و ساختار آوندی اسپرانتو به گویندگان این زبان کمک می‌کند تا کلمات جدید را بسرعت و سهولت فراگیرند بی‌آن‌که رنج چندانی به حافظه خویش وارد آورند. به اعتقاد اوون، این قابلیت درست مثل جادو شگفت‌انگیز است.

علاوه بر این قدرت جادویی یا به زبان دقیق‌تر «تصاعد شبه هندسی» در واژه‌سازی، اسپرانتو از ویژگی‌های دیگری نیز برخوردار است که بی‌شک به سهولت فراگیری آن افزوده است. ازجمله این‌که:
- خط اسپرانتو مانند نت موسیقی «آوانگار» است. زبان‌آموز هر چه را می‌نویسد، همان را می‌خواند و هر چه را می‌شنود، همان را می‌نویسد. بدین ترتیب مشکل املا در همان نخستین گام‌های آشنایی با این زبان برای همیشه منتفی می‌شود.
- «بی‌قاعدگی در نظام دستوری اسپرانتو» وجود ندارد. قواعد اسپرانتو بسیار آسان و همه‌فهم است.
- نظم منطقی شدید و تغییرناپذیر بودن شکل افعال، بدین معنی که تنها با افزودن سه پسوند as، is و os به انتهای ریشه، سه زمان گذشته، حال و آینده یک فعل دست می‌یابیم:
- vidis گذشته / vidas حال/ vidos آینده
- نظام دستوری ملموس و دیداری اسپرانتو؛ بدین معنی که هر واژه مختوم به «o» از مقوله اسم، اسامی مختوم به «a» از مقوله صفت و حرف «e»در پایان واژه نشانه قید است؛ از دیگر ویژگی‌هایی است که مسیری آسان را پیش روی فراگیران اسپرانتو گشوده است.
- افزون بر همه این‌ها، واژگان زبان اسپرانتو از میان واژگان زبان‌های زنده دنیا انتخاب شده‌اند. کوتاه سخن آن‌که تمام این ویژگی‌ها، فراگیری اسپرانتو را، در مقایسه با سال‌های کابوس‌وار آموزش زبان در دوره‌های تحصیلی، به یک بازی ساده کودکانه مانند کرده است.

به اعتقاد ویوو اُ دان، مدیرعامل امور خیریه و رویدادهای انجمن اسپرانتو، در شرایط کنونی جهان، اسپرانتو را دیگر نمی‌توان فقط به دیده یک «سرگرمی اعجاب‌انگیز آرمانگرایانه» نگریست. «سرگرمی اعجاب‌انگیز آرمانگرایانه»، دیگر کلیشه‌ای بیش نیست؛ گرچه ممکن است رگه‌هایی از حقیقت را در این کلیشه بیابیم. اما واقعیت آن است که در سال‌های اخیر تغییرات قابل‌ملاحظه‌ای در جمعیت شرکت‌کنندگان دوره‌های آموزش اسپرانتو اتفاق افتاده است. در طول دو سه سال گذشته جوانان بیشتری با هدف تسهیل مکاتبات و یا مسافرت به خارج از مرزها، نسبت به فراگیری این زبان ابراز علاقه کرده‌اند. این نشانه‌ها به ما می‌گوید که تجدیدحیاتی در حال وقوع است.
سامی کندی، یک عکاس ۱۹ساله‌ای است که در منچستر کار می‌کند، از اسپرانتودان‌های جوانی که در اکثر برنامه‌ها و رویدادهای انجمن اسپرانتو شرکت می‌کند و آن‌گونه که می‌گوید این روزها کاملا متوجه رفتارها و واکنش‌های مردم نسبت به اسپرانتو بوده است. وقتی از او درباره وضعیت مجلات اسپرانتو در مقایسه با مجلات رنگی و مصور موجود در قفسه‌های موسسه خیریه «خانه اسپرانتو» پرسیدیم؛ در پاسخ گفت که این روزها مردم خیلی بیشتر از قبل نسبت به اسپرانتو علاقه‌مند شده‌اند و به این مجلات مراجعه می‌کنند. در حال حاضر یک گروه جدیدی به نام «منچستر اسپرانتو» در اینجا تشکیل شده که من به‌طور ماهانه آنها را ملاقات می‌کنم. ما در این ملاقات‌ها درباره مجلات و رویدادهای اسپرانتو با هم گفت‌وگو می‌کنیم.
این روزها، به لطف سایت‌ها و نرم‌افزارهایی نظیر «lernu» و «duolingo»، دسترسی به اسپرانتو به طور قابل‌ملاحظه‌ای نسبت به گذشته افزایش یافته است. در حال حاضر دوره‌های اسپرانتو در دنیا به یک‌میلیون فراگیر رسیده است، این تعداد بسیار بیشتر از تعداد افرادی است که در حال یادگیری زبان‌های دیگر در سایت‌های اینترنتی هستند. علاوه بر نرم‌افزارها، گزینه‌های آنلاین دیگری هم در اینترنت، برای کمک به فراگیران زبان اسپرانتو وجود دارند. این وضعیت موجب شده که ما شاهد تغییرات بسیار چشمگیری درباره اسپرانتو در فضای مجازی باشیم. کلیدهای روشن در نرم‌افزار Amikumu (دوست‌ورزی) نشان می‌دهد که وقتی گروه‌های فیسبوکی در حال کمک به مبتدیان

زبان‌های دیگرند، اسپرانتودان‌های محلی در حال گپ‌وگفت هستند. و اینها همه شواهدی است که به ما می‌گوید؛ اسپرانتو، این زبان فراساخته دکتر زامنهوف در قرن نوزدهم، بیش از هر زمان، مطابق با شرایط قرن بیستم ویکم و زمانه ماست.

سیمون دیویس به‌عنوان یک کارمند شهرسازی که اکنون یک اسپرانتودان حرفه‌ای است از تجربیات خود درباره زبان اسپرانتو چنین می‌گوید: وقتی شروع کردم به یادگیری اسپرانتو، تنها به‌عنوان یک راه‌حل برای رهایی از شرایط سخت و دردهای مزمنی بود که مدت‌ها سلامت فیزیکی‌ام را به خطر انداخته بودند. به‌طور آنلاین اسپرانتو را آموزش می‌دیدم. در مدت زمان اندکی پیشرفت قابل‌ملاحظه‌ای در این زبان داشتم. یادگیری این زبان به‌قدری آسان و شیرین بود که دردها را بکلی فراموش کرده بودم. کم‌کم متوجه شدم که حتی در مواقع خستگی و شدت بیماری براحتی می‌توانم با درس‌های اسپرانتو مشغول باشم و درد و خستگی هیچ تاثیری در یادگیری من ندارد. تا جایی که در مدت یک‌سال، اسپرانتو را خیلی بیشتر اززبان فرانسه که پنج سال برای یادگیری آن در کلاس‌های حضوری زمان گذاشته بودم، آموختم و با تسلط به این زبان صحبت می‌کردم.

به اعتقاد سیمون، زبان اسپرانتو سمبل و نماد حسن‌نیت بین‌المللی نسبت به گویندگان دیگر زبان‌هاست. اسپرانتو یک زبان بی‌طرف است که به هیچ کشور و ملیتی وابسته نیست. از زمان خروج انگلستان از اتحادیه اروپا و روی کار آمدن ترامپ، خیلی‌ها به یادگیری زبان اسپرانتو اشتیاق نشان دادند و به این زبان روی‌آوردند. این تغییر به من یادآوری می‌کند که بادگیری زبان فقط یک سرگرمی و تفریح نیست؛ بلکه به نظرم تعهد و رویکردی جدی برای برقراری ارتباط‌های فرامرزی در یک بازی برابر است. خیلی از دوستان و آشنایان من این روزها به اسپرانتو روی‌آورده‌اند. وقتی از آنها دلیل این رویکرد را می‌پرسم، تنها یک پاسخ جدی می‌شنوم: ما برای رهایی و فرار از انزوایی که خروج انگلستان از اتحادیه اروپا این روزها به ما تحمیل می‌کند، به فراگیری اسپرانتو روی‌آوردیم.

ویوو اُ دان، مدیرعامل امور خیریه و رویدادهای انجمن اسپرانتو می‌گوید آموزش اسپرانتو ممکن است که در آغازین رویکردها به‌عنوان یک سرگرمی تلقی شود، اما اهداف و اصول بشردوستانه و اصیلی را در بلندمدت تامین می‌کند. و درست به همین دلیل است که موسسه خیریه Nojef، هزینه سفرها و شرکت در دوره‌های مختلف را برای علاقه‌مندان زیر ۲۵ سال به بادگیری اسپرانتو پرداخت می‌کند. موسسه Pasporta Servo، که به خدمات مسافرتی اسپرانتودانان مشغول است، یک کتابچه جیبی از نام و آدرس اسپرانتودانان سراسر جهان درست کرده است. جامعه اسپرانتودانان به‌وسیله این دفترچه از امکان‌های اقامتی و خانه‌هایی که دوستان اسپرانتودان آنها بسیاری وقت‌ها رایگان در اختیارشان قرار می‌دهند، در سراسر دنیا آگاه می‌شوند. و اینها همه در راستای همان اهداف بشردوستانه‌ای است که اسپرانتو در پی آن بوده است.

مدیرموسسه Pasporta Servo جوان ۲۶ ساله‌ای به‌نام جیمز مک‌موورای، مهندس داده و اطلاعات از Crawley است. داستان آشنایی جیمز با زبان اسپرانتو نیز داستان بسیار جالبی است. جیمز نخستین‌بار زمانی با اسپرانتو آشنا شد که در کتابخانه پدربزرگش مشغول ورق‌زدن کتاب‌ها و پرسه در میان آنها بود. جیمز درباره آشنایی پدربزرگش با اسپرانتو می‌گوید او زمانی که در هند زندگی می‌کرد، درست در دوران جنگ جهانی دوم با اسپرانتو آشنا شد. آن‌زمان، من بدون این‌که از اسپرانتو چیزی بدانم و بفهمم، فقط کتاب‌های اسپرانتوی پدربزرگ را ورق می‌زدم و آنها را نگاه می‌کردم. همان زمان شاهد مکاتبات پدربزرگ با مردم سایر نقاط جهان بودم. مردمی که زبان انگلیسی نمی‌دانستند اما براحتی به زبان اسپرانتو مکاتبه می‌کردند. همین خاطرات موجب می‌شود که جیمز بعدها رویدادهای موسیقی اسپرانتو را در فرانسه دنبال و با آموزگاران دیگر در پراگ و مالاگا ملاقات کند. جیمز می‌گوید که حتی نخستین رابطه دوستانه جدی خود را از طریق علاقه مشترک به اسپرانتو آغاز کرده است.

به‌رغم روحیه مصمم بین‌المللی اسپرانتو، به‌سختی می‌توان تصور کرد که بسیاری از معاملات و تجارت‌های جهانی با یک «saluton» – سلام به زبان اسپرانتو – در حال انجام باشند. گرچه بعضی آرمانگرایان اسپرانتودان بر این باورند که بالاخره روزی فراخواهد رسید که اسپرانتو به‌عنوان یک زبان میانجی در تمام امور و کارهای ما مورد استفاده قرار گیرد، عده‌ای هم این امر را بعید می‌دانند. بی‌تردید بخشی از این ناباوری، زائیده مخالفت‌ها و سرسختی‌های حکومت‌های استبدادی قرن بیستم، مثل آلمان نازی و روسیه کمونیستی است که در طول جنگ جهانی دوم با هر پیام انسانی و جهانی سرسختانه می‌جنگیدند. هیتلر که در کتاب «نبرد من»، اسپرانتو را به‌عنوان زبان سری و توطئه‌گرایانه یهودیان محکوم کرده بود؛ تا آنجا پیش‌رفت که حتی یک گروه کوچک در اقلیت اسپرانتودان طرفدار فاشیست را هم تاب نیاورد و از طریق حزب نازی به آنها حمله کرد.

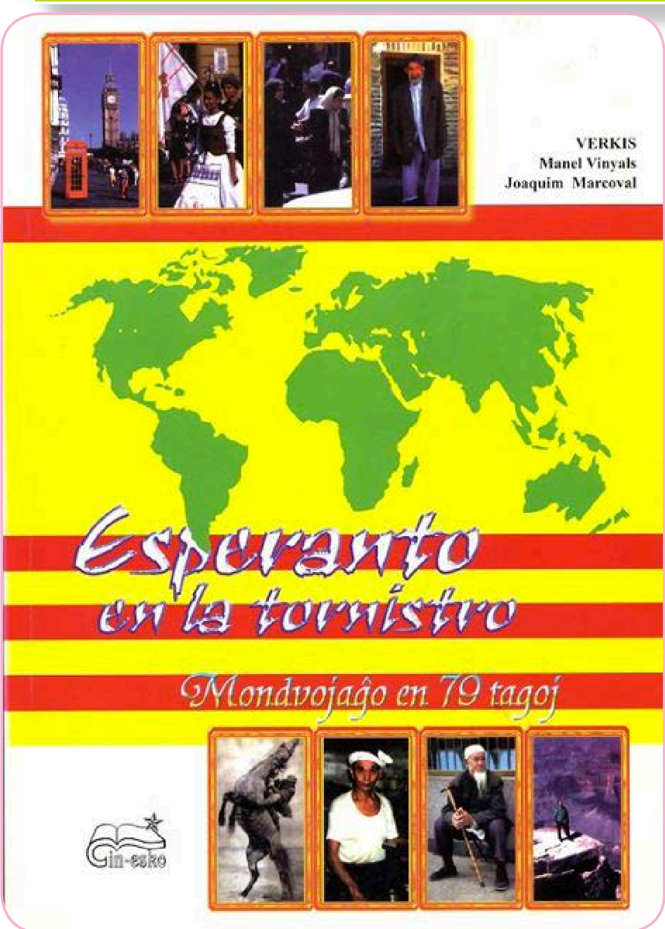
امروزه هرچند دیگری خبری از مخالفان فاشیست و نازیست اسپرانتو نیست؛ اما زبان انگلیسی با حضور تقریبا همه‌جایی خود، می‌کوشد تا همچنان عرصه را بر زبان اسپرانتو تنگ نگه‌دارد و آن‌را ناتوان در معاملات و ارتباطات اقتصادی دنیا جلوه دهد. و دولت انگلستان، سالانه بودجه هنگفتی را به آموزش زبان انگلیسی اختصاص می‌دهد. در سال گذشته، شورای ملی بریتانیا بیش از یک‌میلیارد پوند به آموزش زبان انگلیسی در خارج از کشور اختصاص داده است. این در حالی است که زبان اسپرانتو به‌عنوان یک زبان بی‌طرف همواره جایگاه خود را حفظ کرده است. زبان اسپرانتو بی‌طرف است زیرا وابسته به هیچ ملت و کشوری نسیت و در این بی‌طرفی سوگمندانه از هیچ پشتوانه مالی دولتی هم برای تبلیغ خود برخوردار نیست. البته شایان ذکر است که اسپرانتو به همان اندازه که درکوتاه‌مدت از این بی‌طرفی آسیب دیده، در بلندمدت این بی‌طرفی به سود او تمام شده است. بی‌طرفی بزرگ‌ترین ارزشی است که هیچ زبانی تاکنون از آن برخوردار نبوده است. کندی در این‌باره معتقد است که در چنین شرایطی انسان‌ها چاره و انتخاب دیگری ندارند جز آن‌که بپذیرند زبان انگلیسی بهترین گزینه برای فعالیت‌های مالی آنهاست. با همه این‌ها آنها می‌دانند که احساس تعلق پایدار و ارزشمند جهان‌وندی که اسپرانتو به آنها می‌دهد زبان انگلیسی هرگز قادر به ایجاد چنین احساسی نیست. بنابراین در جایی که شورای بریتانیا برای توسعه و ترویج زبان انگلیسی این‌چنین سرسام‌آور و هنگفت هزینه می‌کند، شایسته است که جامعه اسپرانتودانان نیز برای غلبه بر قلدری و گریز از تنهایی و انزوا و پیوستن به جامعه جهانی بیش از پیش بکوشند.

کندی درباره ترجیح فراگرفتن یک زبان فراساخته مانند اسپرانتو بریک زبان ملی، بارها با دیگران به بحث و گفت‌وگو نشسته است؛ مهم‌ترین و برجسته‌ترین توصیه‌ای که از این گفت‌وگوها به ما ارزانی می‌دارد این است که اگر می‌خواهید پول داشته باشید زبان انگلیسی یاد بگیرید، اما اگر به‌دنبال رابطه‌های انسانی و دوستی‌های پرتفاهم و کلان جهانی هستید اسپرانتو بیاموزید. این یکی از واقعی‌ترین توصیه‌هایی است که تاکنون شنیده‌ایم.

theguardian

ترجمه: سیمین عمرانی

دور دنیا در ۷۹ روز



بلوار سان ست (Sunset)
روز شصت و دوم

ماریا سینتا زنی کوتاه قد، لاغر اندام با موهایی کوتاه و عینک تقریبا بزرگ، البته از نظر ما. او خیلی فعال و با برنامه است و نظم و ترتیب را در زندگی خود دنبال می‌کند روزی نیست که پیاده‌روی صبح و عصر برقرار نباشد. او ۷۶ ساله است ولی خیلی جوان‌تر به‌نظر می‌رسد، گویی یکی از "دختران طلایی" تلویزیونی است که علی‌رغم کهن‌سالی، خود را جوان احساس می‌کند و بدون فکرکردن به سن و سال خود، عمل می‌کند و میل دارد که همیشه یک کاری انجام دهد. او از آن گونه‌های رو به خاموشی در امریکاست که هنوز فوران می‌کند، و به‌خاطر بعضی مسائل جاری ناپدید می‌گردند. او میزبان برازنده‌ای است، چون به اندازه‌ی کافی از میهمانان بسیاری پذیرایی کرده است ولی نه بیش از حد، با خارجی‌ها مثل بچه‌ها بیش از حد بحث می‌کند و اجازه نمی‌دهد که آن‌ها خودشان مسائل را باز کنند و بشکافند. دختر او در بوستون اقامت دارد، در بخش دیگری از کشور، درست به سبک خانواده‌های امریکایی که در سراسر کشور پخش و پلا می‌شوند.

ماریا سینتا یکی از آن جوانان ۶۰ ساله‌ای است که یکباره پنجره را باز کرده و در رویای تسخیر دنیا بوده است. تسخیر هم کرد، چون با کوله‌باری بر پشت و پولی ناچیز، به نیمی از اروپا و آسیا سفر کرد. سفری را که فیلیس فوگ Phileas fogg ترتیب داد، یا سفری را که ما داریم با پول در جیب، در مقایسه با شکل مسافرت‌کردن در آن زمان چه چیز جالب توجهی دارد؟ ما جوانی را می‌شناسیم که از بارسلون تا هندوستان بدون پول و با وسیله‌ی نقلیه سفر کرد. یک روز همه چیزش را غیر از بطری شامپو، دزدیدند. خب، او آن را فروخت آرد و شکر خرید و شیرینی درست کرد و فروخت. پس از یک ماه، در حالی که هنوز شیرینی درست می‌کرد یک دوچرخه خرید تا به سراسر کشور سفر کند. این قضیه مربوط به زمانی است که هیپی‌ها طبیعت، ژرف اندیشی، بارات (نام هندی سرزمین هندوستان)، و رقص "راک اند رول" را پیدا کردند. آن‌ها نسلی آرمان‌گرا و خیال‌پرداز را تشکیل دادند. این نسل در پاریس از همه کسانی به‌وجود آمد که برای پیدا کردن جایی برای دکه یا غرفه‌ای سنگفرش‌های خیابان را بیرون می‌کشیدند. در ابتدا ۴ تا جوان موسیقی گوش‌خراشی را چنان بد و ناهنجار می‌نواختند، که هیچ رادیویی حاضر نبود آن‌ها را پخش کند. این جوانان بعداً به موفقیت نابرابری رسیدند و پیشتازان موسیقی امروز شدند. آن‌ها یک مثال عینی برای این‌که همه چیز ممکن است بودند. و صلح طلبی و تظاهرات علیه جنگ در ویتنام و آگهی‌هایی با طرح نیمرخی از یک سرباز که تیرخورده و در حال افتادن بود و در زیر آن این کلمه به چشم می‌خورد، "چرا ؟"، نمودی از فعالیت هیپی‌ها بود. نویسنده‌ی اسپانیایی Pérez Reverté این موضوع را در طی مصاحبه‌ای بسیار عالی توضیح می‌دهد: "من به آن پسر بچه‌هایی تعلق داشتم که به دریا نگریستند و در رویای این بودند که زمانی با بادبان‌ها به دورها سفر کنند". او در لس‌آنجلس وقتی همسر آینده‌ی خود را پیدا کرد، سکوت اختیار نمود. تعدادی به احزاب سیاسی پیوستند و به وزارت رسیدند. بقیه وارد بازار تولید و تجارت شدند یا شبکه‌ی اینترنت را خلق کردند. برای اکثریت، از همه‌ی این‌ها آن‌چه باقی ماند فقط محرومیت و لول‌های ماری‌جوآنا بود.

امروز ما باید برنامه‌ی خود را برای حرکت در سراسر کشور و هم‌چنین بازدید از شهر فیلم و افسون‌گر هالیوود، مشخص کنیم. شهری که آن را در فیلم‌ها زیاد دیدیم و برای همه آشناست. ما از اتومبیل ژاپنی ماریا سینتا استفاده می‌کنیم. رانندگی در لس‌آنجلس می‌تواند بسیار خطرناک باشد آن هم به‌خاطر پدیده‌ای معروف به "راهزنی". سرقتی که در حین مشاجرات در ترافیک و به‌خاطر آزاد بودن حمل سلاح می‌تواند با شلیک گلوله‌ای به سمت یک نفر انجام گرفته، خاتمه یابد. شنبه است و بلوار سان ست آرام است. در هر

دو طرف بلوار خانه‌های اشرافی قرار دارد و ما فقط می‌توانیم نمای خارجی ساختمان‌ها را ببینیم. برای این‌جا گردش‌های علمی و بازدید از خانه‌های افراد سرشناس و مشهور یا به عبارتی واقعی‌تر، دیدار از دیوارهای مرتفعی که در پشت آن‌ها به فرض و گمان خانه‌ی اشخاص معروف قرار دارد، ترتیب می‌دهند. به میدان اُلورا Olvera که در نزدیکی ایستگاه و مرکز شهر قدیمی است، می‌رویم. این‌جا حوزه و منطقه‌ی همیشگی مکزیکی‌هاست و خیابان از فروشگاه و رستوران تشکیل شده است. در میدان مراسم رقص‌های سنتی سرخپوستی و جشن‌های دیگری برپاست. آنگلوساکسون‌ها به‌عنوان جهان‌گرد به این‌جا می‌آیند، حتی اگر فقط یک کیلومتر دورتر از این‌جا اقامت داشته باشند. آن‌ها برای خود دنیای دیگری دارند. از ناهار لذت می‌بریم و در ادویه‌های آن غرق می‌شویم. تا ایستگاه قطار قدم می‌زنیم و نزدیک میدان می‌ایستیم.

ساختمانی در این‌جا به سبک خانه‌های یونان باستان ساخته شده است، با زمینه رنگی سبز و کرم. سقف را چوب گردو کاملاً پوشش می‌دهد و کف نیز که بخش بزرگی از آن سرامیک قرمز است شایسته‌ی بازدیدکردن است، حتی اگر آدم تا ابد هیچ کاری نکند. اطلاعاتی که به ما داده شد خیلی خوب است و ما سریعاً مشکل نقل مکان کردن‌مان را می‌توانیم حل کنیم. دیدن چنان ایستگاه قطار زیبا و مرتبی و تقریباً خالی از آدم، شگفت آور است. این‌جا هیچ‌کس سوار قطار نمی‌شود به جز افرادی مثل ما که طور دیگری نمی‌توانند سفر کنند. موقع خارج شدن با یک مدل از آدم فقیر غربی برخورد می‌کنیم: زوج جوانی، که در جلوی هر چراغ راهنمایی می‌ایستند و کاسه گدایی را به طرف افراد دراز می‌کنند.

ماریا سینتا متذکر می‌شود که همیشه در هالیوود وقتی به بازدیدکننده‌ی خارجی این قسمت شهر را نشان می‌دهد بیش‌تر از هر جای دیگری خجالت می‌کشد. بعد از اولین مشاهده سوالی به‌دنبال می‌آید: آیا این هالیوود است؟ بدون افراد مشهور، بدون تئاتر، بدون دفاتر سینمایی و بدون آسمان‌خراش‌ها، فقط ستاره‌های تزیینی و مرصع در پیاده‌روها ما را به فکر می‌اندازد، که الان در جایی هستیم که مردم در تلویزیون می‌بینند. امریکایی‌ها سریع‌تر از ازبک‌ها تغییر مکان می‌دهند. هیچ‌جا ریشه و هویتی ندارند و اگر جایی آدم‌هایی ظاهر بشوند که از نظر ظاهر وضع مناسبی نداشته باشند، برای این‌که سریعاً آن‌جا با شرایط نامطلوب و نامساعدی برخورد کند و محله‌ای بدنام شود همین کافی است. امروز بلوار سان ست محله‌ی فاسدی است، با انبوهی از مغازه‌های تی‌شرت فروشی، با سینماهای قدیمی که فیلم جدیدی را نشان نمی‌دهند، اعلامیه‌های فرقه‌های مذهبی، و ستاره‌های لگدمال‌شده‌ی پیاده‌روها که متعلق به هجوم بهمن‌وار توریست‌هاست. عجب وهم و خیالی!

هالیوود در سال ۱۸۸۷ به‌عنوان یک مرکز مذهبی ساخته شد، ولی بعد از چند ماه به‌خاطر شرایط اقلیمی و فقدان بعضی شرایط قانونی، کمپانی‌های تازه‌کار سینمایی به‌آن‌جا جذب شدند و آن‌جا را نقطه‌ی عطفی در سراسر دنیا ساختند، (فیلم‌های هالیوودی). هالیوود امروز صرفاً یک سراب بصری از آن دوره است. ما خود را مثل بچه‌های تازه به دنیا آمده‌ای احساس می‌کنیم، که آن سه مغ دانا ــ که به روایت انجیل متی برای ستایش مسیح تازه به دنیا آمده شتافتند ــ والدین ما هستند.

"رنج کشیدن را بس کنید" تیتر متنی است که به زبان اسپانیایی روی آگهی بزرگی در مرکز بلوار هالیوود در مقر جامعه مذهبی بین‌المللی معبد الهی، درج شده بود و پیام جدید فرقه‌های امریکایی را تأیید می‌کند و راجع به آن‌ها چند روز قبل شرح و تفضیل دادیم. دو سه خانه در مقر مذهبی Ciencologio برپا بود که در اسپانیا و کشورهای دیگر اروپا ممنوع هستند، و ماریا سینتا نیز آن‌ها را خطرناک تلقی می‌کند. ما از انتقادکردن از او خود را برحذر داشتیم؛ دیده بودیم که شیعیان را سخت به باد انتقاد گرفته‌اند و نمی‌خواستیم در مورد مسائلی که در طی سفرمان با آن برخورد نداریم، آن‌هم به‌خاطر این‌که کتابی را تألیف کرده‌ایم بعداً در کشورمان و در خانه مشکلی داشته باشیم.

ما با ماریا و دوستش هلن شام می‌خوریم. هلن برای این‌که حتی سرسوزنی از جریان مسابقات فینال جام جهانی بیس بال را از دست ندهد، جلوی تلویزیون می‌نشیند. برای اولین بار آنگلی‌توس Angelitos ــ این‌جا آن‌ها را این‌طور می‌نامند ــ می‌تواند بازی را ببرد. دویدن ۲۰ نفر روی چمن دنبال توپ کار بی‌معنی است، اما ۲۰ دقیقه منتظر بودن، برای این‌که پسری توپ را بقاپد و فرار کند، خیلی بی‌معنی‌تر به‌نظر می‌رسد. امروز آبجو می‌نوشیم. لذت بردن از آن ضـروری است، چون به‌ندرت می‌توانیم مزه‌ی آن را بچشیم. بسیاری از دولت‌ها الکل را ممنوع کرده‌اند و در بقیه کشورها مالیات‌اش آن‌قدر زیاد است، که در حقیقت نتیجه همان است. تو یک صحنه بین پرتاب و قاپیدن توپ، هلن تعریف می‌کند که هنرپیشه‌های اسپانیایی آنتونیو باندرس Antonio Banders و پنه لوپه کروز Penélope Cruz هیچ‌وقت در هالیوود موفق نخواهند شد، چون با لهجه‌ی قوی اسپانیایی، انگلیسی صحبت می‌کنند و مردم در امریکا آن‌ها را نمی‌فهمند. ما حالا متوجه می‌شویم که چرا حرف‌های پنه لوپه را وقتی انگلیسی حرف می‌زند این‌قدر خوب می‌فهمیم.

"Aserejé"
روز شصت و سوم

لوس‌آنجلس کلان‌شهر بزرگی است، ولی بدون خصوصیات شهری. آن بیش‌تر شبیه به یک توده‌ی به‌هم فشرده است تا به یک شهر تنها. نمایشگاهی فرهنگی ــ جهانی است. این‌جا شهری است آمیخته از چینی‌ها، کره‌ای‌ها، ژاپنی‌ها، ایتالیایی‌ها و مکزیکی‌ها و غیره که هریک منطقه‌ای مخصوص به خـود دارند و در آن‌هـا می‌توان موضوعاتی مرتبط با وطن‌شان و غذاخوردن در دیس‌ها و ظروف محلی خودشان یافت. به همین علت امریکایی‌ها در این زمینه غنی‌ترند، چون انبوهی از فرهنگ‌های گوناگون را دم دست دارند که دور از دسترس ما هستند. ولی لوس‌آنجلس شهر هنرمندان بزرگی که از ترس در خیابان‌ها ظاهر نمی‌شوند نیست یا هالیوود

که بیش‌تر شبیه یک جسد زنده است تا یک شهر سینمایی. هالیوود صحنه خیلی خوبی دارد و وقتی تلویزیون قسمت مشخصی از آن را نشان می‌دهد، به آدم می‌باوراند که آن تمام شهر است. وقت کمی داریم و نمی‌توانیم این‌جا بدون اتومبیل کار زیادی انجام دهیم و تصمیم داریم بنا به توصیه هرمن از استودیوهای فیلم‌برداری یونیورسال دیدن‌کنیم.

خانم مسئول باجه به اسپانیایی به ما می‌گوید:

ـــ اما شما به اسپانیایی صحبت نمی‌کنید، چرا راستی؟

ـــ ما به زبان کاتالونیایی حرف می‌زنیم به همین دلیل شما آن را نمی‌فهمید.

ـــ بله، بله، این زبان را می‌شناسم. ترانه‌ی *Aserejé* به زبان کاتالونیاست، نه؟ این ترانه موفقیت زیادی این‌جا به‌دست آورده است!

ـــ بسیار خوب، شما حق دارید. ما نمی‌دانستیم، که این زبان در آن‌سوی دریا با *Aserejé* چنین موفق بوده است. خب، ما می‌رویم تو، فعلاً خداحافظ.

ما به‌خاطر اجتناب از این‌که او درباره‌ی آن ترانه‌ی اسپانیایی‌زبان نامفهوم و بی‌معنی از ما چیزی بپرسد که آن را ندانیم و چه پاسخی بدهیم، در می‌رویم.

در این پارک بازدید از استودیوها بسیار زیباست و به آن سمت هدایت می‌شویم. بازدید از یک استودیوی اسپانیایی را برای ساعت ۱۰:۳۰ انتخاب می‌کنیم. توی صف آرژانتینی‌ها درباره‌ی فساد سیاسی کشورشان با هم صحبت می‌کنند. احتمالاً همه‌ی آرژانتینی‌ها را این موضوع تحت فشار قرار داده است. یک آنگلوساکسونی سفیدموی بلندقد وارد صف می‌شود و ما به او متذکر می‌شویم که توضیحات در این استودیو به زبان اسپانیایی است. او فرار می‌کند و به هر دو طرف نگاه می‌کند که مبادا یکی او را در بین مکزیکی‌های بدترکیب دیده باشد.

انگرید نمونه‌ی یک هنرپیشه ناموفق، ما را در سرتاسر استودیو راهنمایی می‌کند و خودش از اغراق‌گویی درباره‌ی استعداد هنری‌اش برای ما کلی مستفیض می‌شود. نتیجه‌ی بازدید ما جالب است. در اتوبوسی می‌نشینیم و می‌بینیم چطور مردم در خیابان طوفان به‌پا می‌کنند، زلزله در مترو سان‌فرانسیسکو، یا توسط کوسه بلعیده شدن را احساس و تجربه می‌کنند. ما از کارگاه‌های فیلم‌برداری واقعی بازدید می‌کنیم و موقع دیدار از دکوراسیون‌های جورواجور، فیلم‌های کوتاهی که در همان صحنه‌ها ضبط شده است به نمایش در می‌آید. در این استودیوها البته همه‌ی چیزهایی را که اراده می‌کنند به آدم می‌باورانند. محل این‌جا تقریباً بیابانی است و ما بی‌مشکل می توانیم داخل هر مرکز بازی در پارک‌های تفریحی بشویم. نمی‌دانیم مردم شهر، خود را کجا مخفی کرده‌اند چون نه در ایستگاه آدمی دیده می‌شود، نه در خیابان، و نه در پارک‌ها. شاید روزشان را در جاده‌ها و شوسه‌ها می‌گذرانند. خلوت است.

ماریا سینتا و هلن ما را تا ایستگاه قطار همراهی می‌کنند. خداحافظی می‌کنیم و با آرزوی دیدار دوباره با ماریا در کاتالونیا در آینده به‌خاطر همه‌ی چیز و همه‌ی کارهایی که برای ما انجام داده‌اند تشکر می‌کنیم. آن‌ها نیز سفر خوبی را برای ما آرزو می‌کنیم و ما متقابلاً قسم می‌خوریم که تا ابد دوستان خوبی برای هم باقی بمانیم.

امروز سوار اسب آهنی می‌شویم ـ به زبان سرخپوستی ـ ولی آن، به حد کافی، از آن‌چه که هشدار داده شده بود بهتر به‌نظر می‌رسد.

موضوع راجع به قطار باعظمتی است که سوار آن شده‌ایم و برحسب معمول این‌جا، این قطارها بسیار وسیع هستند با صندلی‌های دسته‌دار خیلی راحت و آدم‌های کم تعداد. آن دو طبقه دارد. در طبقه‌ی بالا صندلی‌ها، رستوران، سالن تلویزیون واقع شده و در طبقه‌ی پایین، کابین‌های درجه‌ی یک، غرفه‌ی نوشیدنی، سرویس بهداشتی و اتاق سیگار.

ماه کامل شب را که بر پهنای صحرای آریزونا گسترده شده است نورانی می‌کند و می‌گذارد تا در محیطی مرئی پس‌زمینه‌ی کوه‌ها را ببینیم. منظره‌ی جذابی است. نگاه‌کردن به آن مسرت‌بخش است و شایسته است که از آن بهره‌مند شویم، چون این‌گونه مناظر به‌ندرت تکرار می‌شوند. در حال نگاه‌کردن و کندوکاو در این رویای امریکایی با صندلی راحت دسته‌دار کابین‌مان جفت می‌شویم.

گراند کانیون

روز شصت و چهارم

ساعت ۲۱:۵ زنگ مُتل قدیمی در فلاگ استاف Flagstaff به صدا در می‌آید. این مکان منزل‌گاهی میان‌راهی در محدوده‌ی دره‌ی عمیق و بزرگ کانیون و رودخانه‌ی کلرادو Kolorado است. در این‌جا متل‌ها فضای بزرگی برای پارک اتومبیل‌ها دارند. آن‌ها خیلی باصرفه و اقتصادی هستند و کسی از چیزی سئوال نمی‌کند، به همین خاطر نیز پذیرای فراریان، فقرا و آدم‌های ناجوری مثل ما است. زنی چاق و قهوه‌ای رنگ ظاهر می‌شود و در را باز می‌کند و می‌گوید: ـــ ۵۴ پلاستاکس.

او کلمه‌ی دیگری را به‌جای سلام پس‌انداز کرده است و چهره‌اش به‌وضوح نشان می‌دهد، که ترجیحاً اگر ما آن‌طرف‌ها ظاهر نشویم بهتر است. میز پیش‌خوان برای لحظه‌ای بدن او را که زیر پیراهن آبی رنگش نیمه پیداست پوشش می‌دهد، و در به تأخیر انداختن پوسیدگی احتمالی ستون مهره‌ها کمکش خواهد کرد.

ما نمی‌فهمیم پلاستاکس چه معنی می‌دهد، و جرأت هم نمی‌کنیم سئوال کنیم. ۵۰ دلار می‌دهیم و او آن را می‌گیرد و ما به این فکر می‌افتیم، که ۵ تای اضافی را که او پس نداد یعنی همان plus taxes . با نامی که روی تکه‌ای کاغذ یادداشت شد مراحل ثبت نام تماماً تکمیل می‌شود. به‌سوی یکی از اتاق‌هایی که در میان تراس‌ها احاطه شده‌اند می‌رویم. درب اتاق به نظر می‌رسد که خیلی زهوار دررفته باشد و پنجره‌ها حتی بیش‌تر، که می‌شود راحت و بدون زحمت بیرون رفت. چمدان و وسایل سفرمان را می‌ترسیم این‌جا بگذاریم چون هرکس می‌تواند آن را بدزدد، و آن هم در

جایی‌که نام خودمان را در دفتر ثبت نکردند، با این وصف با این فکر که کسی برای دزدی نمی‌آید و چیز قابل دزدیدنی نداریم، خود را آرام می‌کنیم. در چنان مهمان‌خانه‌هایی مسلماً چیزهای باارزش کم است.

دو فرانسوی جوان که مرخصی ۳ ماهه گرفته‌اند تا تمام امریکا را بگردند؛ یک زاهد بودایی از سنگاپور با روپوش نارنجی رنگ و صندل؛ ما؛ و کارلوتا که همه چیز را می‌داند و سئوال می‌کند؛ راننده‌ی راهنما و یکی دیگر که شغلش معلوم نیست، هسته‌ی گروه یک روزه‌ی اعزامی به گراند کانیون را تشکیل می‌دهیم. از کوه‌های گراند کانیون و دهکده‌های سرخپوستی نیز بازدید خواهیم کرد.



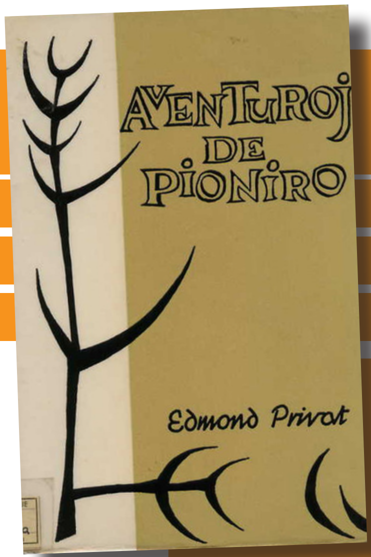
گراند کانیون در عکس نشان می‌دهد منطقه‌ی مستعدی است که آب هر روز با گرفتن خرده شن و ماسه توانسته یک اثر غیرعادی خلق کند و نام خود را مدیون رودخانه‌ای است که آن را به‌وجود آورده است، و کلرادو، یکی از عجیب‌ترین مناظر جغرافیایی را در کره زمین تشکیل می‌دهد. چنان‌که همیشه در طول سفرمان این‌جوری بوده یعنی خیلی سریع از این منطقه بازدید می‌کنیم. ما از بالا عمق ۱۶۰۰ متری دره، قلل نوک تیز و مخروطی، قسمت‌های تیز صخره‌ها و دیواره‌های آن را عمیقاً تأمل و بررسی می‌کنیم. نگاهمان در میان یکنواختی رنگ‌های قرمز و ماسه‌ای گم می‌شود. زمینه رنگ از بستر رودخانه‌ی کلرادو قابل دیدن است ولی چون فاصله دور است زیاد به نظر نمی‌رسد. در سراسر مسیر بالکن‌های دیدنی را دنبال می‌کنیم و در ابراز احساسات همسایه‌هایمان محصور شده‌ایم: "اوه، خدای من، چه زیباست"، و غیره. در بعضی از بالکن‌ها گویی بدن‌مان بالای تنگه آویزان است و، مجذوب مناظر، هِی خود را کوچک‌تر احساس می‌کنیم. نگاهی عمیق و ژرف به گراند کانیون اقتدار طبیعت را ثابت می‌کند و بر احترام به همه‌ی عوامل پرتلاش طبیعی که بر او حکم‌رانی می‌کنند، اصرار می‌ورزد.

در ارتفاع قابل ملاحظه‌ای سر و کله‌ی ما پیدا می‌شود و ناگهان سردی هوا. زاهد بودایی سنگاپوری مثل یک بستنی یخی چهارگوش از سرما منجمد شده است. نگاه‌کردن به او با آن کله‌ی طاس، دامن نارنجی و صندل حتی ما را منجمد می‌کند. تصمیم می‌گیریم به داخل مینی‌بوس برویم تا شاید کمی گرما در آن‌جا پیدا کنیم و بتوانیم به گردش خود ادامه دهیم. کارلوتا دائم و پی در پی سئوال می‌کند. در راه به‌خاطر آتش‌سوزی متوقف‌مان می‌کنند.

نگران می‌شویم، چون در این فصل می‌تواند خطرناک باشد. ولی نه هواپیمایی دیده می‌شود، نه آتش‌نشانی و نه خبری از تدارکات ضروری برای چنان آتش‌سوزی که به ما اعلام کرده‌اند. هنگامی‌که بلاخره رد می‌شویم، می‌فهمیم که موضوع بر سر کنترل حریق، آن‌جا، در وسط جنگل کاج بوده‌است. آتش زباله‌ها و کنده‌های کهنه و درخت‌هایی را که زمین افتاده‌اند می‌سوزاند، و این نوعی پاک‌سازی سریع و عمومی است. این مراقبت‌ها برای اجتناب از گسترش آتش است چون احتمال دارد از دست‌شان لیز خورده و، کنترل‌اش در برود. در حقیقت این روش چوپانان ما در کشور خودمان است. آن‌ها هیچ‌وقت باعث آتش‌سوزی نمی‌شوند. حالا هر وقت راجع به چگونه روشن‌کردن آتش برای جلوگیری از حریق صحبت می‌شود، همه به خود می‌لرزند، ولی یقیناً باید درباره‌ی این موضوع تحقیق و مطالعه کنند که مردم در این‌جا چگونه عمل می‌کنند.

پس از گردشی کوتاه در دهکده‌ی فلاگ استاف و شام در پیتزا فروشی، تصمیم می‌گیریم به آشیان برگردیم. در راه برگشت نزدیک کتاب‌خانه‌ی عمومی توقف می‌کنیم تا سری به اینترنت بزنیم. دهکده کوچک است اما کتاب‌خانه‌ی بزرگی دارد و، مثل همه‌ی کتاب‌خانه‌های عمومی در این کشور، این‌جا نیز کامپیوتر به‌وفور وجود دارد که از آن‌ها هرکس می‌تواند استفاده کند، حتی خارجی‌هایی مثل ما. دیرنشین بودایی جوانی که امروز صبح او را دیدیم، و حالا نزدیک ما می‌نشیند، و روی صفحه کلید با دکمه‌ها ور می‌رود تا پیغامی برای منزل بفرستد. این کشور بر روی فرهنگ و امور فرهنگی خیلی قوی شرطبندی می‌کند و این امر کاملاً با سرمایه‌گذاری پر ترس و واهمه در اسپانیا و کلاً اروپا متضاد است. پیام‌های الکترونیکی برایمان ارسال شده و از چند روز قبل تا حالا آن‌ها را نرسیده بودیم بخوانیم. صندوق پست پر بود، سلام‌ها، جسارت‌بخشی‌ها، مشاوره‌ها و تعدادی هم ریشخند و چیزهای مضحک. حوادث و وقایع نظر آدم‌های زیادی را می‌قاپد و آن‌ها می‌گویند که رویدادها را دوست دارند و ظاهراً دل‌چسب است.

خانم مدیر متل ناپدید شده و فقط وقتی ظاهر می‌شود که زنگ به‌صدا درآید. ما اصلاً به او احتیاجی نداریم، چون کلید پیش خودمان است و شاید صبح هم نتوانتیم به او تحویل بدهیم. تخت‌ها بزرگ و پهن هستند. نمی‌دانیم که این تخت‌خواب‌ها دو نفره است یا برای پذیرش آن گویچه‌های خونی پر تکثیر که در هم لول می‌خورند (منظور آدم های ناجور و دسته سوم و چهارم است که به آن‌جا مراجعه می‌کنند) اختصاص یافته است و تعدادشان هم در این کشور زیاد است. قطارها از مرکز شهر می‌گذرند، و در آن‌جا گذرگاه‌های خطوط راه‌آهن را می‌توان دید، و برای همین قطارهای باری که به دفعات رسیدن‌شان را با بوق زدن اعلام می‌کنند، بی‌وقفه خواب را بر آدم حرام می‌کنند. قطارهای مسافربری اذیت نمی‌کنند چون فقط روزی یکی از آن‌ها عبور می‌کند. خوشبختانه انرژی ما از خستگی ته کشیده است، و هیچ بوقی قادر نخواهد بود ما را از خواب بیدار کند.



ماجراهای یک پیشتاز

ادموند پریوات

برگردان: ا. فکـــری

amir_fekri@yahoo.com

مقدمه

آنچه در پی می‌آید ترجمه «ماجراهای یک پیشــتاز» اثر ادموند پریوات اســت که به لطف ســردبیر محترم، سعی می‌شود در هر شماره بخش‌هایی از آن تقدیم خوانندگان محترم گردد. راقم ســطور، چندین سال پیش به عنوان مشق و یا شاید یک چالش شروع به برگردان کتاب مذکور نمود.

کتاب حاضر، از جمله متون زبان‌آموزان دوره پیشــرفته اســت. به یاد دارم حاشیه و توضیحات تکمیلی دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی هنگام تدریس در دانشــگاه شــهید بهشــتی آن را بســیار جذاب و خواندنی کرده بود، به گونه‌ای که زبان‌آموز خود را در دل ماجراهای آن زمان احســاس و حتی گاه با برخی شــخصیت‌ها همذات‌پنداری می‌کرد. متاسفانه خدمت سربازی و نیز التهابات و شروع ناآرامی دانشگاه‌ها مانع حظ وافی و کافی از محضر ایشان گردید.

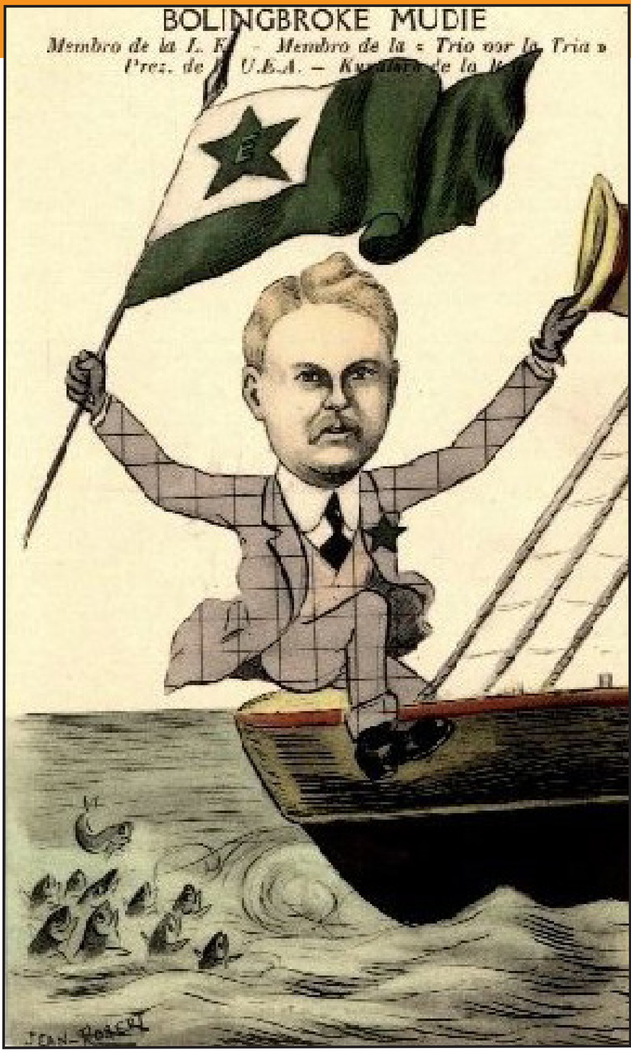
مطالعه این کتاب «زیرخاکی» از چند جهت حائز اهمیت اســت. نخست تصویری که از جامعه آن زمان و سال‌های اولیه جنبش به دست می‌دهد. ویژگی دیگر نگاه از زاویه روان‌شناسی به افراد و شخصیت‌هایی است که نویسنده، داستان خود را از برخورد با ایشان روایت می‌کند. سومین و البته مهم‌ترین ویژگی، نگاه از منظر آموزشی است. همان گونه که زبان فارسی قله‌ها و خداوندگاران سخنی چون سعدی و حافظ دارد که زبان فارسی دست یکی همچون موم است و دیگری با هر بیت تابلویی ماندگار و بی‌بدیل خلق می‌کند، پریوات نیز از خداوندگاران سخن زبان سبز است و مطالعه تالیفات ایشان منبع خوبی برای زبان‌آموزی.

راقم ســطور مدعی ترجمه بی‌عیب و نقص نیست، زیرا اولا آن را برای خود تمرین و چالــش فرض کرده و ثانیا این کار در اوقات کوتاه فراغت انجام گرفته اســت. از این رو برای ویراست نهایی در انتظار نظرات خوانندگان محترم خواهم بود. بدین ترتیب به‌زودی ترجمه‌ای به‌مراتب بهتر در اختیار خواهیم داشــت که می‌تواند گامی برای شــروع‌های بعد باشد.

شایان ذکر است، ترجمه حاضر پس از «کامیلا و آدم‌های متفاوت»، که به قول یکی از دوستان اهل مطالعه –اگر اغراق نباشد– دارای ترجمه‌ای وزین و استاندارد بود، دومین تلاش از سوی نگارنده است که آن را با خوانندگان و علاقه‌مندان به اشتراک می‌گذارد، باشد که مورد پسند واقع گردد.

در پایان لازم می‌دانم از زحمات سرکار خانم شلر کریمی، که با وجود مشغله بسیار، قبــول زحمــت فرموده و با تیزبینی و دقت نظر، حقیر را در تنظیم بهتر مطلب یاری کردند کمال تشکر و قدردانی را داشته باشم.

۱



کمبریج بولینگ‌بروکه مودیه

پس از دومین کنگره جهانی اسپرانتو در ژنو، من و هکتور هولدر سال آخر دبیرستان را تمام کردیم و تابستان ۱۹۰۷ دیپلم گرفتیم. مانند یک جوان هجده‌ساله جهت فراگیری زبان انگلیسی به انگلستان سفر کردم و از طرف کلنل پولن به‌عنوان مهمان به کنگره سوم در کمبریج دعوت شده بودم.

این شهر دانشگاهی زیبا، باشکوه‌ترین خاطره را برایم باقی گذاشت؛ قصرهای دانشگاهی چندصدساله زیبا در وسط فضای سبز هموار با پل‌هایی پر از مجسمه به آن‌طرف رود آرام مارپیچ «کم».

لاتین‌دان سپیدمو، پروفسور مایور با قبایی سیاه و کلاه کالج چهارگوش، که اسپرانتو را هشت‌روزه آموخته بود و دوست داشت از «عید پنجاهه»[1] حرف بزند، در سنت‌جونز کالج به ما خوشامد گفت.

کنگره کمبریج را «سه نفر برای کنگره سوم»[2] معروف سازماندهی کرد. «سه نفر برای کنگره سوم» شامل این اشخاص بود: یک دندانپزشک شوخ‌طبع اسکاتلندی ساکن کمبریج به‌نام دکتر کونینگهام با ریش پروفسوری سپید، کارمند جوان و باهوش لندنی معاملات بورس، بولینگ‌بروکه مودیه که بعد رئیس UEA شد و کلنل پولن ایرلندی، غول قدبلند و خوش‌مشرب که سال‌های زیادی در هندوستان خدمت کرد و همچنان کمک دولت بریتانیا در پذیرش و راهنمایی شاهزادگان هندی دیدن کننده از انگلستان بود.

چند بار با گاندی از مهربانی و حسن خلق بولینگ‌بروکه مودیه گفتم. گاندی در بمبئی هم او را خوب می‌شناخت. مودیه از آن تیپ آدم‌هایی بود که تا جای ممکن همه برادران انسانی خود را دوست می‌داشت. وقتی یک بطری شراب خوب، او را سرحال می‌آورد با محبت دست یک کشیش کاتولیک لهستانی و یک کارگر آنارشیست اسپانیایی را می‌گرفت و دلش می‌خواست آنها را دور یک نوشیدنی آرام‌بخش اختلافات سیاسی‌شان را فراموش کنند.

لطیفه‌های ایرلندی و تشویق به نیکوکاری او در کنگره‌ها فوق‌العاده بود.

کمتر با چنین آدم سرزنده، مهربان و یک دوست واقعی ملاقات داشتم.

بولینگ‌بروکه مودیه یک سازمان‌دهنده بااستعداد تمام‌عیار و یک بیزینس‌من انگلیسی بود. تفکر کاربردی‌اش راجع به مسائل فوق‌العاده بود و خیلی هم تجربه داشت. از این رو ایده هکتور هولدر مبنی بر تأسیس انجمنی به‌منظور به کارگیری فوری و البته موثر زبان جهانی را می‌پسندید.

پولی را که بولینگ‌بروکه مودیه از بورس لندن می‌گرفت با دست‌ودلبازی وقف جنبش می‌کرد. او رئیس پیشگام کلوب لندن و انجمن اسپرانتوی بریتانیا بود. پسری که در کنار مادر دوست‌داشتنی و سپیدموی خود زندگی می‌کرد، اوقات فراغتش را به اسپرانتو اختصاص می‌داد و با مرگ او بر اثر تصادف[3] در جنگ جهانی اول، جنبش یکی از سازمان‌دهندگان توانای خود را از دست داد.

«سه نفر برای کنگره سوم» کنگره کمبریج را به یکی از محبوب‌ترین و منظم‌ترین کنگره‌ها تبدیل کرد. در مورد اعلامیه‌های زامنهوف آنجا و در شهرداری لندن در قسمت بعد سخن خواهم گفت.

---

۱. عید پنجاهه یا پنطیکاست به معنی پنجاهمین روز، یکی از عیدهای اصلی در میان مسیحیان است که طی آن آنچه «نزول روح‌القدس بر حواریون» نامیده می‌شود جشن گرفته می‌شود. عید پنجاهه از دیدگاه تاریخی و نمادین با جشن فصل درو یهودیان که شاووت نامیده می‌شود مرتبط است. در جشن شاووت، یهودیان مناسبت آنچه «اعطای ده فرمان از سوی خدا در کوه سینا، پنجاه روز پس از خروج» می‌نامند را جشن می‌گیرند.

۲. نام کمیته کنگره محلی برای سومین کنگره جهانی در بریتانیا، سال ۱۹۰۷.

۳. تولد ۳۰ ژوئن سال ۱۸۸۰ در لندن، وفات ۶ ژانویه سال ۱۹۱۶. پس از آغاز جنگ جهانی اول او به ارتش پیوست و طولی نکشید که کاپیتان شد. وی ژانویه سال ۱۹۱۶ در فورس‌لس‌آکس فرانسه بر اثر یک تصادف جان خود را از دست داد.

CAMBRIDGE.
BOLINGBROKE MUDIE

POST LA DUA MONDKONGRESO en Ĝenevo Hector Hodler kai mi finis per lasta jaro nian studadon en gimnazio kaj sukcesis la ekzamenon abiturian en la somero 1907. Kiel dekokjara knabo mi vojaĝis Anglujon por lerni la anglan lingvon kaj estis invitita de kolonelo Pollen kiel lia gasto ĉe la tria kongreso en Cambridge.

Tiu ĉarma universitata urbo lasis al mi la plej impresan memoron. La belaj kolegiaj palacoj de malnovaj centjaroj staras meze de glataj verdaj parkoj kun skulptoriĉaj pontoj trans la malrapida serpenta rivero Cam.

En sia nigra robo kun kvadrata doktora ĉapo bonvenigis nin en St John's College la blankhara latinisto profesoro Mayor, kiu lernis esperanton en ok tagoj kaj ŝatis paroli pri nova pentekosto.

La kongreson organizis la fama «Trio por la Tria». Ĝi konsistis el sprita skota dentisto loĝanta en Cambridge, D-ro Cunningham, kun pinta blanka barbeto; el juna kaj saĝa londona borsisto, Bolingbroke Mudie, kiu poste fariĝis prezidanto de UEA, kaj el la irlanda kolonelo Pollen, altkreska bonhumora giganto, kiu multjare deĵoris en Hindujo kaj ankoraŭ helpis la britan registaron por akcepti kaj gvidi hindajn princojn vizitantajn Anglujon.

Pri lia amikema kaj gaja sinteno mi plurfoje parolis kun Gandhi, kiu bone konis lin en Bombay. Li estis tia tipo homa, kiu amis ĉiujn eblajn hom-fratojn. Kiam botelo da bona vino lin gojigis, li volonte prenis per unu brako katolikan pastron el Polujo kaj anarkistan laboriston el Hispanujo kaj ŝatis ili forgesi pri politikaj diferencoj ĉirkaŭ nova drinko paciga.

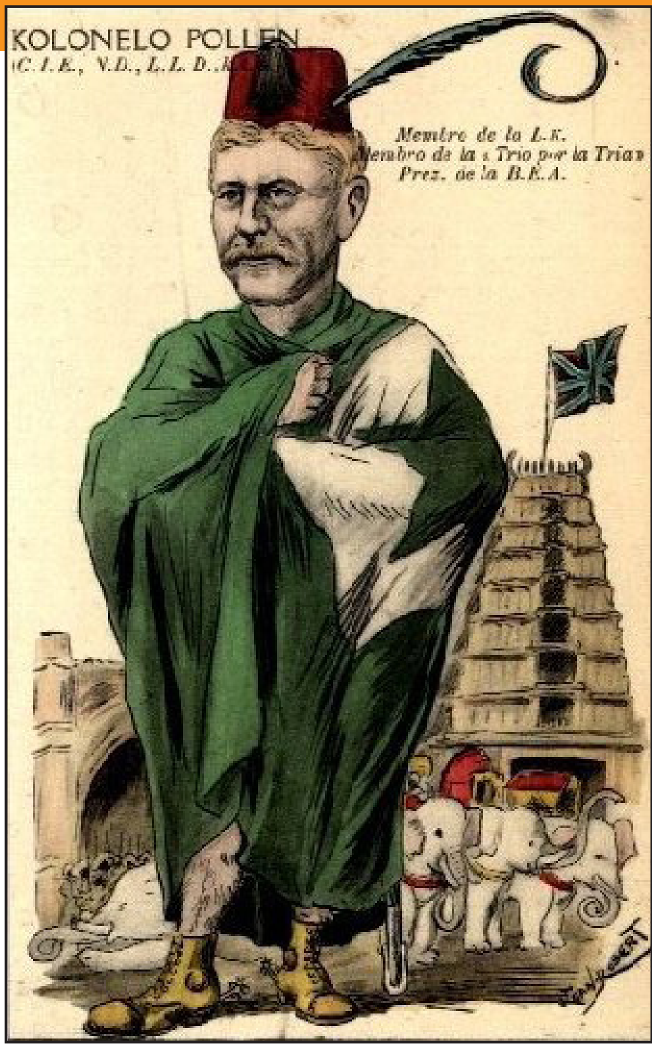
Liaj paroladoj estis fajroverko de irlandaj ŝercoj kaj bonvolema entuziasmo.

Malofte mi renkontis tiel bonkoran gajulon, veran amikon al ĉiuj homoj.

Bolingbroke Mudie estis la tipa talenta organizanto kaj angla business-man. Li havis mirinde praktikan saĝon kaj multan sperton. Pro tio li ŝatis la ideon de Hector Hodler fondi asocion por la tuja kaj efika uzado de la mondlingvo.

La monon, kiun gajnis Bolingbroke Mudie ĉe la Borso Londona, li malavare donacis al la movado, kaj li estis pionira gvidanto de la Londona Klubo kaj de la Brita Esperanto Asocio. Fraŭlo, vivanta kun ĉarma blankhara patrino, li dediĉis la tutan liberan tempon al la afero, kaj lia akcidenta morto, dum la unua mondmilito, perdigis al la movado unu el ĝiaj plej kapablaj organizantoj.

La «Trio por la Tria» igis la kongreson en Cambridge unu el la plej agrablaj kaj modele aranĝitaj. Pri la deklaroj de Zamenhof tie kaj en la londona urbo-domo mi rakontos en venonta ĉapitro.



۲

ZAMENHOF EN LONDONO. FELIX MOSCHELES

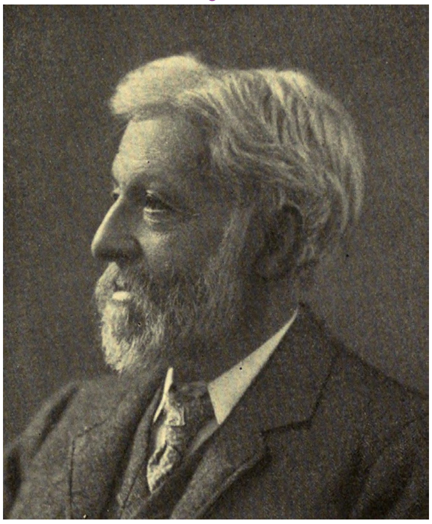
EN SIA PAROLADO ĉe la tria Universala Kongreso en Cambridge 1907 D-ro Zamenhof insistis pri la devo de la esperantistoj interesiĝi pri ĉiuj rimedoj por krei neŭtralan atmosferon de tutmonda homareco: «Komencante de aferoj bagatelaj kaj transirante al aferoj plej gravaj... ĉar ĉio kio servas al la fratigado de la gentoj kaj al la rompado de la malamikaj muroj inter la popoloj... apartenas al la verda standardo... lom post iom Esperantujo fariĝos edukejo de la estonta interfratigita homaro...».

Tiaj vortoj havas hodiaŭ apartan valoron speciale en momento kiam nun kunvenas ofte en Parizo la konferencoj de UNESCO, kiu havas ĝuste tiun taskon ekzameni rimedojn por disvastigi sur la kampo spirita kaj kultura la senton pri homareco. Unu el la plej potencaj kunlaborantoj de UNESCO povus esti ĝuste la esperanto-movado, se oni ĝin iom profunde ekkonus kaj komprenus.

Tion certe faris en Londono la tiama urbestro Sir Vezey Strong, kiu akceptis la tutan kongreson en la fama londona Guildhall. Sub la altaj arkaĵoj de tiu historia ĉambrego Zamenhof parolis pri patriotismo kaj montris la diferencon inter pozitiva sento kiel la amo al la naskiĝlando kaj negativa sento de malamo al aliaj gentoj. Aludante al ŝovinistoj kaj rasistoj, li ekkriis: «Vi, nigraj semantoj de malpaco, parolu nur pri malamo al ĉio, kio ne estas via, parolu pri egoismo, sed neniam uzu la vorton "amo" ĉar en via buŝo la vorto malpuriĝas!»

Zamenhof kaj lia edzino loĝis ĉe gesinjoro Moscheles en Chelsea Londono.

Felix Moscheles kun sia griza barbeto pinta kaj lia edzino, ĉarma gastigantino, havis en sia domo unu el tiuj salonoj de la malnova tempo, kie ili akceptis artistojn kaj verkistojn. Tie oni renkontis plej interesajn personojn de la tiama londona societo. Felix Moscheles estis la nevo aŭ bapto-filo de Mendelssohn kaj estis mem artisto. Tiu feliĉa paro restis ĝis la morto la plej fidelaj geamikoj de D-ro Zamenhof kaj nenie li estis pli feliĉa ol en la gastema atmosfero de tiu londona hejmo, kie la gusto pri la belo harmoniis kun la plej malfermita toleremo de veraj mondcivitanoj.



فلیکس موشه‌لیز

زامنهوف در لندن فلیکس موشه‌لیز[1]

دکتر زامنهوف در سومین کنگره جهانی (کمبریج-۱۹۰۷) در سخنرانی خود بر وظیفه اسپرانتودانان مبنی بر توجه به تمامی راه‌ها برای ایجاد یک فضای بی‌طرف انسانی در جهان تاکید کرد: «شروع از امور جزئی و پیش‌پاافتاده و گام در راه مسائل مهم نهادن... زیرا هر آنچه به ایجاد برادری اقوام و شکستن دیوارهای دشمنی میان مردمان کمک کند... به پرچم سبز تعلق دارد... اسپرانتوستان به‌تدریج مدرسه برادرساز انسان آینده خواهد شد...»

چنین کلماتی امروز از ارزشی ویژه برخوردار است، به‌خصوص الان که یونسکو، اغلب در پاریس، جلسات سخنرانی و تبادل نظر برگزار می کند که وظیفه‌اش همانا بررسی راه‌های گسترش درک معنوی و فرهنگی بشر است. جنبش اسپرانتو می‌تواند یکی از قدرتمندترین همکاران یونسکو باشد، اگر ژرف‌تر شناخته و درک شود.

بی‌شک شهردار وقت لندن، سر وزی استرونگ، که پذیرای کنگره در گولیدهال لندن گردید، گام در این راه نهاد. زیر طاق‌های بلند آن سالن تاریخی، زامنهوف از میهن‌پرستی گفت و میان احساس مثبت، نظیر عشق به وطن، و احساس منفی نفرت به سایر اقوام تمایز قائل گشت. او با اشاره به میهن‌پرستان متعصب و نژادپرستان، با صدای رسا گفت: «شما کشتکاران پلید دشمنی، تنها از نفرت به هر آنچه که متعلق به شما نیست بگویید، لیکن هیچ گاه واژه «عشق» را بر زبان نرانید، زیرا در دهان شما ناپاک خواهد گشت.»

زامنهوف و همسرش مهمان آقا و خانم موشه‌لیز در چلسی لندن بودند. فلیکس موشه‌لیز با ریش پروفسوری سپید و عیال او، بانویی زیبا و دوست‌داشتنی، در خانه‌شان یکی از آن سالن‌های زمان قدیم را داشتند؛ خانه‌ای که در آن پذیرای هنرمندان و نویسندگان بودند. مردم، با آدم‌های جالب آن زمان لندن در آنجا ملاقات می کردند. فلیکس موشه‌لیز پسر برادر (پسر خواهر) یا پسر تعمیدی مندلسون و خود نیز هنرمند بود. این زوج خوشبخت تا پایان عمر وفادارترین دوستان دکتر زامنهوف باقی ماندند و او جایی راحت‌تر از خانه میزبان مهمان‌نواز خود در لندن نبود؛ خانه‌ای که در آن سیرت زیبا و سعه‌صدر جهان‌وندان واقعی با هم جمع بود.

۱ . نقاش پرتره انگلیسی و عضو کمیته زبان ۱۹۰۵

۳

پس از کمبریج

پس از کنگره در کمبریج، هفدهم آگوست ۱۹۰۷ تولد هجده‌سالگی‌ام را جشن گرفتم و برای فراگیری زبان انگلیسی و نیز برگزاری دوره همگانی اسپرانتو برای اهالی، در این شهر دانشگاهی ماندم. هنوز هم آن قلم با حلقه کوچک طلایی دورش را که زبان‌آموزان به آموزگار خیلی‌خیلی جوانشان هدیه دادند نزد خود نگه‌داشته‌ام.

این «خیلی‌خیلی جوان» سال‌ها در گوشم بود. برای هرآنچه می‌خواستم انجام دهم، همیشه نصیحت می‌شنیدم: «تو خیلی‌خیلی جوانی، یک چند سالی صبر کن!» خوشبختانه من خیلی منتظر نماندم، چراکه روزگار گذشت و بعد از آن که مدام می‌شنیدم برای فلان کار یا فلان چیز خیلی‌خیلی جوانم، یک روز قشنگ به خودم آمدم و دیدم که موهایم سپید شده و جوانی گذشته است.

زمستان آن سال در پاریس موضوع معروف «نمایندگی زبان بین‌المللی» و ناکامی طرح پیشنهادی ایدو – که امروز به عنوان نظریه‌ای مشابه به کلی فراموش شده است، چون جای زبان کاملا زنده زامنهوف را نمی‌تواند بگیرد که هیچ، تازه مانع گسترشش هم می‌شود، چراکه ممکن است مردم با خودشان فکر کنند زبان جهانی‌ها دنبال جروبحث و مجادله هستند – پیش آمد.

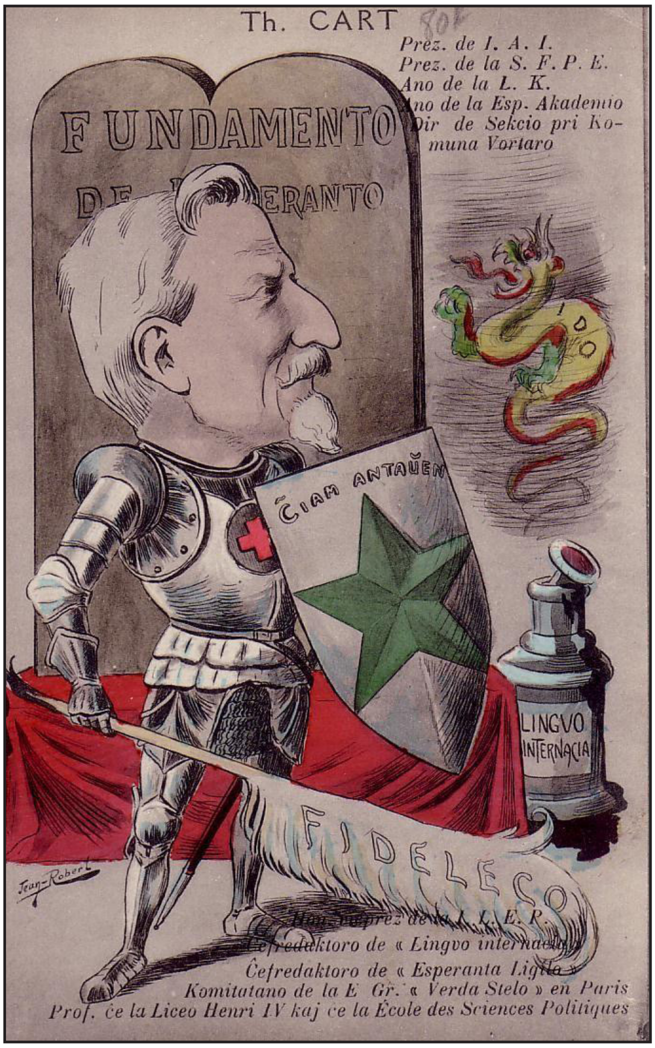
کاش شخصیت‌های برجسته برای یک‌بار هم که شده به کمک ما می‌آمدند؛ آنها هم اکثر مواقع با دخالت‌هایی تهی از احترام به حقایق و تجربه آزمایش‌شده مشکل درست می‌کردند.

زامنهوف نابغه‌ای بود که به زندگی برای تکمیل زبان ابداعی خود ایمان داشت و در این عرصه دانشمندی واقعی نشان داد. او این احساس را داشت که نماینده‌اش در پاریس، دو بوفرون، او را فریب داد و این مساله غصه تازه‌ای برایش بود.

من خود برای اطلاع از کل ماجرا به پاریس سفر کردم و فهمیدم همان‌طور که پروفسور کارت گفت ما باید راهمان را برویم و «زمین خودمان را بکنیم»[1]. همکار او پروفسور کارلو بورلت مرا نزد رئیس موسسه انتشاراتی هاچت برد. آقای برتون، دنبال کارگزاری برای سفر به آمریکا و ارتباط با ناشران آمریکای شمالی در مورد خودآموزهای زبان انگلیسی بود. آنها برای دیدن موسسات آنجا و سپس گزارش سفر، بلیت دوسره با یک کشتی درجه ۳ تا نیویورک به من می‌دادند.

در حالی که ۱۸ سالم بود برای گرفتن رضایت از والدینم باید به خانه می‌رفتم و دوباره می‌شنیدم که خیلی‌خیلی جوانم. با این حال، آنها بالاخره راضی شدند. برای گرفتن آدرس‌های مربوط به آمریکا و توصیه‌نامه از یک ناشر انگلیسی‌زبان دوباره به پاریس و لندن سفر کردم. آنگاه سفرهای مکرر معمول من به آن‌سوی دریا میان کاله[2] و دوور[3] یا فوکستون[4] و بولون–سور–مر[5] شروع شد. آنجا دوستان جوانی را که در مجلس رقص ملی کنگره بولونیا با ایشان آشنا شدم دوباره دیدم.

در آن مجلس رقص که لباس یک گاوچران کوهی سوئیسی را پوشیدم و کلاه مخملی سر گذاشتم، حرف برخورنده آن تماشاچی فرانسوی را فراموش نکردم که آهسته گفت: «این پسر مثل یک خرس سوئیسی می‌رقصد». متاسفانه از آن موقع به بعد من خیلی‌خیلی کم می‌رقصیدم.



تئوفیل کارت

---

۱. «Ni fosu nian sulkon» شعاری که در سال‌های پس از جدایی ایدو از جانب تئوفیل کارت مطرح و روی بسیاری از اعلانات چاپ شد. این شعار برگرفته از یک داستان قدیمی فرانسوی و متضمن این معناست: «به کاربردن یک وسیله از بحث در مورد ویژگی‌های آن مفیدتر است».

۲. کاله یک شهر ساحلی و یک بندرگاه مهم در شمال فرانسه است.

۳. دوور یک شهر و بندر مهم در کنت، واقع در جنوب شرقی انگلستان است.

۴. فوکستون یک شهرک در بریتانیاست که در جنوب شرقی انگلستان واقع شده.

۵. بولون–سور–مر (به فرانسوی: Boulogne-sur-Mer) در شهرستان پا–دو–کاله در کشور فرانسه واقع شده است.

POST CAMBRIDGE

POST LA KONGRESO en Cambridge la 17an de aŭgusto 1907 mi festis mian dekokjaran naskiĝtagon kaj restis en la universitata urbo por lerni la anglan lingvon kaj ankaŭ fari publikan esperanto-kurson al tieaj loĝantoj. Ankoraŭ mi konservas skribilon kun ora ringeto donacita de la lernantoj al ilia tro juna instruanto.

Tiu esprimo «tro juna» ĉiam sonis al miaj oreloj dum jaroj kaj jaroj. Al ĉio, kion mi ŝatis fari, mi aŭdis la rimarkon: «Vi estas tro juna, atendu iom da jaroj!» Feliĉe mi ne atendis, ĉar la tempo forpasis kaj ĉiam aŭdinte, ke mi estas tro juna por tio aŭ tio ĉi, mi rimarkis unu belan tagon, ke mi havas grizajn harojn kaj ke la juneco jam forflugis.

Dum tiu vintro okazis en Parizo la fama afero de la Delegacio pri Internacia Lingvo kaj la malsukcesa propono pri Ido, hodiaŭ entute forgesita kiel unu post alia simila teoriaĵo, kiu ne povas anstataŭi vivoplenan lingvon kiel la zamenhofan, sed kiu povas ĉiam malhelpi ĝian disvastigon, kreante la impreson ĉe la publiko, ke mondlingvanoj disputas.

Se eminentuloj foje helpis nin, ili ankaŭ tre ofte malhelpis per intervenoj en kiuj entute mankis la respekto je la faktoj kaj je la sperto akirita.

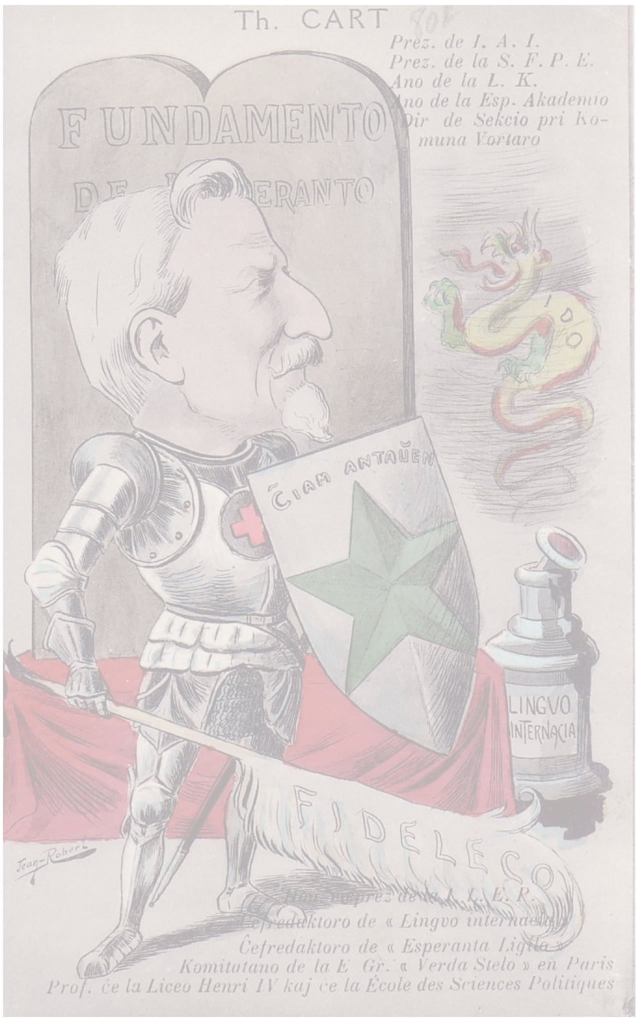
Zamenhof estis geniulo, kiu fidis je la vivo por evoluigi lingvon kaj, en tio, li montriĝis vera scienculo. Li havis la impreson, ke lia reprepzentanto en Parizo, de Beaufront, lin trompis kaj tio estis por li nova ĉagreno.

Mi mem vojaĝis Parizon por informiĝi pri la tuta afero kaj komprenis, ke ni devas iri nian vojon kaj «fosi nian sulkon» kiel diris profesoro Cart.

Lia kolego profeso Carlo Bourlet kondukis min al la ĉefo de la eldonista firmo Hachette, S-ro Breton, kiu serĉis iun agenton por veturi Usonon kaj rilati kun nordamerikaj eldonistoj pri anglalingvaj lernolibroj. lli proponis al mi tria-klasan revenbileton de ŝipo ĝis Nov-jorko se mi akceptus la taskon viziti firmojn tie kaj reveni por raporti.

Estante nur dekokjara mi devis veturi hejmen por peti permeson de gepatroj kaj aŭdi denove, ke mi estas tro juna. Tamen ili fine konsentis kaj mi revojaĝis al Parizo kaj al Londono por akiri taŭgajn adresojn usonajn kaj rekomendleteron de anglalingva eldonisto. Tiam komenciĝis por mi la oftaj kutimaj transvojaĝoj super la maro inter Calais kaj Dover aŭ Folkestone kaj Boulogne, kie mi ankoraŭ vizitis junajn geamikojn ekkonitajn dum la naci-kostuma balo en la Bulonja Kongreso.

Pri tiu balo, en kiu mi vestiĝis kiel svisa montana bovgardisto kun la velura ĉapo, mi ne forgesis rimarkon de franca rigardanto, kiu flustris: «Tiu knabo dancas kiel svisa urso». Bedaŭrinde mi de tiam dancis tro malofte.



Aĉeto de Miraklo

El la persa tradukis: **A. FEKRI**

Kiam Sara estis ok-jara knabino, ekaŭdis la gepatroj parolas kun unu la alia pri la pli juna frato. Ŝi ekkomprenis li forte malsanas kaj la gepatroj ne havas sufiĉan monon por lia kuraco. La patro laste perdis sian laboron kaj ne kapablis pagi la altkotizojn de la operacio. Sara ankaŭ aŭdis, ke la patro mallaŭte diris la patrinon: "Nur miraklo povas savi nian fileton".

Sara malĝoje iris en sian dorm-ĉambron, eligis sian malgrandan ŝparmonujon de sub la lito, rompis ĝin, metis la monerojn sur la liton kaj kalkulis ilin; nur 5-dolaroj.

Ŝi mallaŭte eliris de la malantaŭa pordo de la hejmo kaj postpasis kelkajn apudajn stratojn al apotekon. Ŝi staris antaŭ la vendotablo por ke la farmaciisto vidu ŝin, sed li estis tiel okupita, ke ok-jara knabineto ne kaptis lian atenton. Ŝi frapadis siajn piedojn al unu la alia kaj tusis, sed ankoraŭ la farmaciisto ne atentis ŝin. Finfine ŝi perdis sian paciencon kaj bategis la monerojn sur la vendotablon. La farmaciisto ŝokiiĝis. "Kion vi volas?" La farmaciisto demandis. "Mia frato estas forte malsana. Mi volas aĉeti la miraklon por li". La knabino respondis. La farmaciisto mire demandis: Kio?! La knabineto pli klarigis: "Io eniris la kapon de mia frateto kaj mia patro diras nur miraklo povas savi lin. Do mi volas aĉeti miraklon. Kiom estas ties prezo?"

La farmaciisto diris: "Mia kara bedaŭrinde ni ne vendas miraklon ĉi tie." Aŭdante la respondon, la okuloj de la knabineto pleniĝis je larmoj kaj petegis: "Pro Dio! Li forte malsanas. Mia patro ne havas sufĉe da mono por aĉeti miraklon. Jen mia tuta mono, kien mi povas aĉeti miraklon?"

Viro, kiu jam staris ĉe angulo kaj surhavis puran kaj ŝikan veston, demandis la knabineton: "Kiom da mono vi havas?" La knabineto metis ĉiujn monerojn sur sian manplaton kaj montris ilin al la viro. Li ridetis kaj diris: "Bone, mi pensas, ke tiu ĉi mono estas sufiĉa por aĉeti miraklon!" Poste li prenis ŝian manon kaj diris: "Mi volas viziti vian frateton kaj la gepatrojn. Mi pensas, ke la miraklo de via frateto estas ĉe mi."

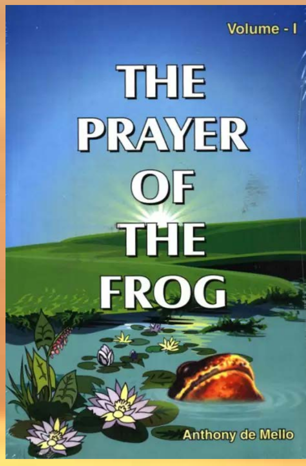
Postan tagon, la cerbokirurgo faris operacion sukcese kaj la knabeton savis de la morto.

Post la operacio, la patro de la knabino iris ĉe la cerbokirurgo kaj diris: "Mi dankegas vin. La savo de mia fileto estis vera miraklo. Kiom mi pagu por kotizo de la operacio?"

La cerbokirurgo ridete respondis: "Nur 5-dolaroj, kiom ankaŭ anticipe estas pagita."



Anthony de Mello




آنتونی د.ملو، نویسنده و شاعر هندی، ۱۹۳۱_۱۹۸۷

AMO

“Mia amiko ne revenis el la batalkampo, sinjoro. Mi petas vian permeson por iri serĉi lin”.

“Mi malpermesas”, respondis la oficiro. “Mi ne volas ke vi risku vian vivon por viro, kiu eble jam estas morta”.

Ignorante la malpermeson, la soldato eliris kaj revenis unu horon poste, morte vundita, kun la kadavro de sia amiko.

La oficiro koleris: “Mi avertis vin, ke li estas morta! Nun mi perdis du virojn! Diru, ĉu valoris la pennon iri al la batalkampo por reveni kun kadavro?”

Kaj la mortanta soldato respondis: “Kompreneble, sinjoro! Kiam mi trovis lin, li ankoraŭ vivis kaj povis diri al mi: «Amiko… mi estis tute certa ke vi venos»”.

El “La preĝo de la rano”
De Anthony de Mello
Tradukis Liven Dek

لیون دک (Liven Dek) نام مستعار میگوئل گوتییرز آدوریز (Miguel GUTIÉRREZ ADÚRIZ) نویسنده و ناشر اسپانیایی است که در سال 1950 متولد شده و از اعضای سابق آکادمی اسپرانتو می‌باشد. وی مهندس شیمی بوده و اسپرانتو را در 19 سالگی فرا گرفته است. از او آثار زیادی در مجلات مختلف منتشر شده است. داستان کوتاه بالا یکی از ترجمه‌های وی به زبان اسپرانتو می‌باشد که به پیشنهاد جناب آقای فکری در این شماره بازنشر می‌شود.



Venu ni demandi la ŝtonon

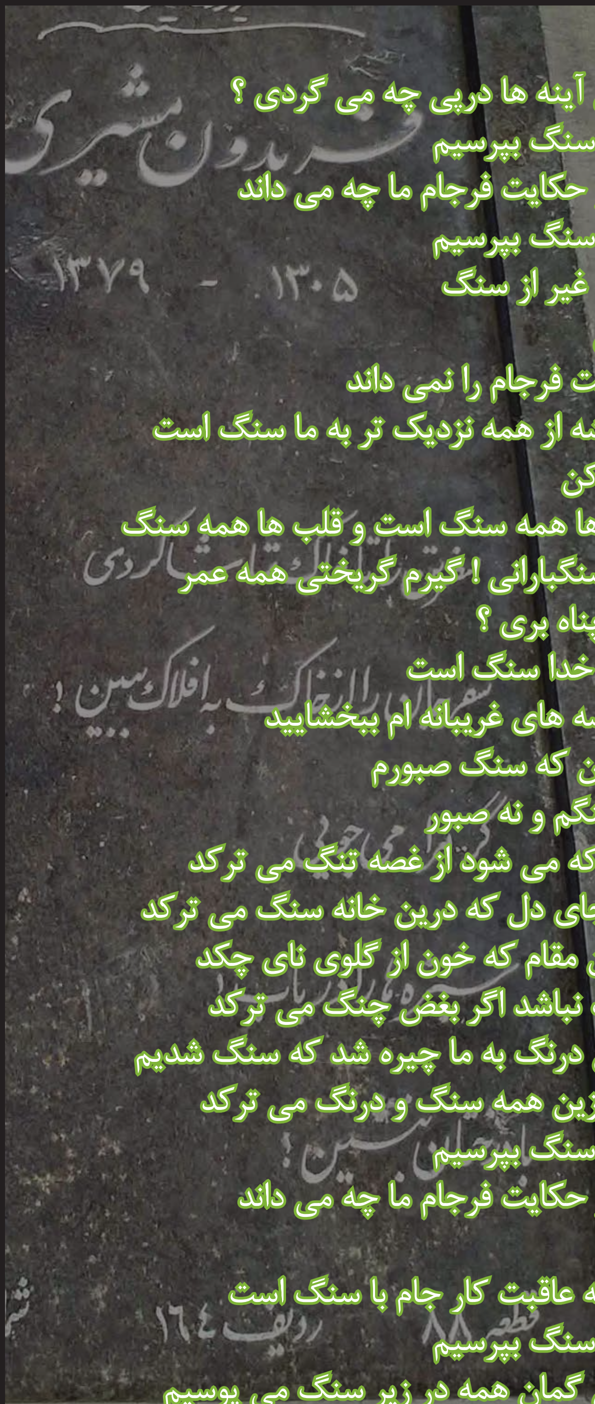
بیا ز سنگ بپرسیم

verkisto: Fridun Moŝiri la fame konata poeto de Irano
Tradukis: M. fahmi

Kion vi serĉas en la speguloj?

Venu demandi del 'ŝtono
Kion scias pri nia rakont-fino?
Venu ni demandi del' ŝtono,
Ĉar krom ŝtono
Neniu scias pri nia rakont-fino
Ĉiam pli ol ĉiuj ŝtono proksimas al ni!
Rigardu,
La rigardoj ĉiuj estas ŝtono kaj la koroj same
kiom da ŝton-pluvo! Eĉ se vi fuĝus tut-vive,
kien vi rifuĝos?
La domo de dio estas ŝtono!

Pardonu al mi pri miaj fremdulaj rakontoj!
Ke mi- ke mi estas pacienca ŝtono
Nek mi estas ŝtono, nek pacienca
La koro enuiĝinta del' ĉagreno, krevas
ne nur koro, ĉi hejme, eĉ la ŝtono krevas
tiu state, kiam gutas sango del' fluto-ĝorĝo
Ne strange, se la harpa plor-singulto krevas
nin venkis tiom da hezitoj, ke ni fariĝis ŝtono!
Mia koro del' tiom da ŝtonoj kaj hezitoj krevas.
*
Venu ni demandi la ŝtonon
Kion sicias pri fino de nia rakonto
Ĉar la finaĵo del' vitraĵo estas kun ŝtono
Venu demandi del" ŝtono
ne estas iluzio, ni ĉiuj putriĝos sub la ŝtono
Kaj ĉu nia nomo restos sur la ŝtono?
Kion serĉas vi en la spegulo?



درون آینه ها درپی چه می گردی ؟
بیا ز سنگ بپرسیم
که از حکایت فرجام ما چه می داند
بیا ز سنگ بپرسیم
زانکه غیر از سنگ
کسی
حکایت فرجام را نمی داند
همیشه از همه نزدیک تر به ما سنگ است
نگاه کن
نگاه ها همه سنگ است و قلب ها همه سنگ
چه سنگبارانی ! گیرم گریختی همه عمر
کجا پناه بری ؟
خانه خدا سنگ است
به قصه های غریبانه ام ببخشایید
که من که سنگ صبورم
نه سنگم و نه صبور
دلی که می شود از غصه تنگ می ترکد
چه جای دل که درین خانه سنگ می ترکد
در آن مقام که خون از گلوی نای چکد
عجب نباشد اگر بغض چنگ می ترکد
چنان درنگ به ما چیره شد که سنگ شدیم
دلم ازین همه سنگ و درنگ می ترکد
بیا ز سنگ بپرسیم
که از حکایت فرجام ما چه می داند
از
آن که عاقبت کار جام با سنگ است
بیا ز سنگ بپرسیم
نه بی گمان همه در زیر سنگ می پوسیم
و نامی از ما بر روی سنگ می ماند ؟
درون آینه ها در پی چه می گردی ؟